

بین المللی دادگستری بنفع ایران خاتمه یافت، عجب این بود که در دیوان لاهه هم مرا اثر این رفتار ناجوانمردانه بی نصیب نگذاشتند و مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران بلاهه بعضی از جرائد نوشتند دکتر مصدق همان کسی است که بضارب امام جمعه‌ی طهران پول داد او را از میان ببرند. و از انتشار این خبر مجعول میخواستند این نتیجه را بگیرند که دیوان بین المللی دادگستری بدفاعیات هشی که در رأس آن شخص مجرمی قرار گرفته بود ترتیب اثر ندهد.

قسمت دوم

مبارزه سیاست خارجی در مجلس هفدهم

بعد از سی ام تیر که باز این جانب خود تشکیل دولت دادم چون یکی از طرق مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق مجلس هفدهم بود چنین بنظر رسید که هر قدر اصلحاکم دولت یا مجلسین کم بشود مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلسین تا حدی فلج شود و دولت بتواند بیشتر دوام کند. این بود که از مجلسین درخواست اختیارات نمودم تا در حدود آن بتوانم لوائح قانونی و ضروری را امضا کنم و بعد از آزمایش برای تصویب مجلسین پیشنهاد نمایم.

چون با اختیاراتی که مجلس سیزدهم بدکترمجلسه داده بود و بضع سیاست خارجی تمام میشد و شاید موارد دیگری که باز مجلس میخواست بعضی اشخاص اختیاراتی بدهد که صلاح نبود و این جانب مخالفت کرده بودم برای اینکه نگویند چرا آنوقت که پای دیگران در بین بود مخالفت نمودم و روزی که نوبت بخودم رسید درخواست اختیارات کردم موقع درخواست تذکر دادم با اینکه اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی است این درخواست را میکنم، اگر در مجلسین بتصویب رسید بکار ادامه میدهم و الاً از کار کنار میروم. مجلسین هم از نظر مصالح مملکت آن را برای مدت شش ماه تصویب نمودند و چون مدت اختیارات در ۲۰ دیماه ۳۱ منقضی میشد درخواست تمدید نمودم که در این وقت یکی از همکاران باین عنوان که تصویب تمدید اختیارات مخالف با قانون اساسی است با آن مخالفت نمود. در صورتیکه موقع تصویب اختیارات (۲۰ مرداد ماه ۳۱) کوچکترین مخالفتی نمود و علت این بود که احساسات مردم طهران در روز ۳۰ ام تیر هنوز از خاطرها نرفته بود.

اکنون موضوع را تحت مطالعه قرار میدهم تا معلوم شود که تصویب اختیارات مخالف قانون اساسی بوده یا نه و برخلاف مصالح مملکت بوده یا نبوده است.

از نظر سیاسی

بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس کشور ایران را محاصره نمود و در خزانه دولت دیناری نبود چگونه میتوانست بدون هیچگونه کمک خارجی و بدون اختیارات مملکت را اداره کند و با سیاستهای خارجی مبارزه نماید آیا مخالفت با اختیارات سبب نمیشد که دولت بواسطه ناتوانی اظهار عجز کند و حرف بر ملت ایران غالب آید، نهضت ملی ایران خاموش شود و تمام فداکاریهای ملت ایران بهدر برود؟

از نظر قانونی

دادن اختیارات در مواقع عادی آن هم باشخصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون مخالف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست ولی در مواقع جنگ و غیرعادی دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی است چونکه قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی.

شرب شراب در شرع اسلام بنص صریح قرآن حرام است ولی اگر طبیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود حرمت از آن برداشته میشود.

وقتی سلامت یک مریض ایجاب نمیکند که برخلاف نص صریح شرب خمر کند آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی است؟ «الفروضات تبیح المحظورات».

مخالفت با اختیارات باین عنوان که مخالف با قانون اساسی است کلمه حق بود که میخواستند از آن در راه باطل سوءاستفاده کنند.

از نظر حفظ قول و شرافت

ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار میکردیم. چنانچه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول مینایست آن را بین خودمان طرح کنیم. اگر نتیجه نمیداد عامه را مستحضر کنیم. پس از آن شروع بمخالفت نمائیم تا نظریاتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و بیض مملکت تمام شود.

اغراض و مخالفتهای بی اساس سبب شده بود که روز نه اسفند یکی از همکاران در خارج مجلس بر علیه من اقدام کند و بعضی هم در خود مجلس بانتظار خیر قتل من بمانند و همصدا شدن با مردم هم در روز ۱۳۰۱م تیر از نظر همکاری و نیل به هدف نبود بلکه از جهت مخالفتی بود که با شخص قوام السلطنه داشتند. نمک خوردند نمکدان را شکستند.

این بود شرح حقایق تا معلوم شود مخالفت با اختیارات و دولت در صلاح مملکت نبود و حق این بود یا دولت همراهی کنند تا بتواند ملت ایران را به هدف خود برساند.

۱. اکنون ببینیم که صلاح خود مخالفین در چه بود؟ آیا این بود که بدون تعیین قائم مقامی یا دولت مخالفت کنند که این کار شرط عقل نبود. چونکه از قدیم گفته‌اند گز نکرده نمی‌بایست پاره کرد.

چنانچه نامزد مخالفین یکی از اعضای جبهه ملی بود در جبهه چند نفر بودند که هیچکدام زیر بار یکدیگر نمی‌رفتند و قهراً انشعاب روی میداد، همچنانکه بعد از انتصاب این جانب شخصت وزیری جلالت جبهه ملی مثل سابق تشکیل نگردید و بر فرض توافق هم نمایندگان جبهه در مجلس اکثریت نداشتند تا بتوانند دولتی روی کار بیاورند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون هیچ مقدمه و سابقه که اوضاع روزی آن کمک نمود.

پس چاره منحصر بفرود این بود مخالفین کسی را نامزد کنند که سیاست خارجی یا زمامداری او موافقت کند و آن کس در آن روز غیر از شهید زاهدی کسی نبود و چون مخالفین را بی‌آزاری نگرفت گفتند نامزد ما قیوده است.

بر فرض اینکه مردم این حرف را قبول کنند چون بعد از سقوط دولت من کسی نمیتوانست در این مقام برسد مگر با توافق سیاست خارجی دیگر چه احتیاج بجبهه ملی بود. دولت‌ها تشکیل میشدند همانطور که فرض تشکیل شدند.

جبهه ملی وقتی در سیاست مملکت تأثیر داشت که اعضاء همگی از یک هدف پیروی کنند.

من نمیخواهم نامی از اشخاص ببرم و داخل در جزئیات بشوم. من فقط میخواهم این عرض را بکنم گله اشخاص از یکدیگر آن هم گله‌هایی که مبتدا و مأخذی نداشت نمی‌بایست در کار مردم تأثیر کند و ملتی را از رسیدن به هدف باز ندارد.

اجتماع ما روی این اصل درست نشده بود که بسود یکدیگر کار کنیم و از یکدیگر راجع بنظریات خصوصی حرف بزنیم. اجتماع ما روی این اصل درست شده بود تا ملت به‌هدف نرسد از هم جدا نشویم و برای رسیدن بمقصود با هم متفق باشیم.

جبهه ملی حزبی نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند. جبهه ملی اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود و این پشتیبانی چه‌بختی نداشت جز آنهایی که جبهه از افکار عموم می‌گرفت. دولت این جانب که روی افکار جامعه تشکیل شده بود می‌بایست از افکار عمومی تبعیت کند، همچنانکه کرد و تا سقوط نکرده

بود. از حمایت مردم برخوردار بود و مردم چه کار بیش از آنچه کردند می‌توانستند بکنند. قدرت و توانائی هر کس همان یک رأی بود که موقع رفاندن بدولت داده بود.

برای یک جمعیت بیست نفری آن‌هم غیرمحقق، در مدت دو سال از این چه بالا تر که از دوازده کرسی نمایندگان طهران در مجلس یازده کرسی اشغال کنند و بعضی که حتی یکصد رأی در جامعه نداشتند با یک اکثریتی که سابقه نداشت در طهران انتخاب و وارد مجلس شوند.

بی‌مناسبت نیست نظریات یکی از روزنامه‌های انگلیسی موسوم به «بیرمنگام پست» را در خصوص هدف مشترک نمایندگان جنبه ملی که روزنامه «صدای وطن» ترجمه و منتشر نموده است. از شماره ۲۹۱ و ۲۹۲ مورخ ۴ و ۵ اسفند ۳۳ آن جریده در اینجا نقلی کنم:

«... در حالی که انگلستان سعی می‌کند بر قدرت اقتصادی خود بیفزاید و ضربتی را که از جانب ایران بر پیکرش وارد آمده بود جبران نماید در همین ضمن دکتر مصدق مشغول اقداماتی شده بود که از میزان واردات یکاهد و بر میزان صادرات بیفزاید و بهمین منظور شروع با اجرای نقشه‌های مختلفی نموده بود. ولی مبارزات شدید داخلی که از طرف... شروع شده بود بوی اجازه تمیداد که تمام نیروی خود را صرف اقدامات اصلاحی نماید. از طرف دیگر این اقدامات نیز اندکی دیده شده بود و مردم ایران حاضر نبودند که اقتصاد بدون نفت را ادامه بدهند و این امر هم نتیجه تبلیغاتی بود که از طرف مخالفین دکتر مصدق و مخصوصاً دوستان سابق وی... صورت می‌گرفت، زیرا این اشخاص یا اینکه با سیاست دکتر مصدق موافق بودند عملاً دست یکاری زده بودند که منجر بشکست همان سیاست می‌گردید. این رویه سیاسی رجال ایران است که اگر خودشان موفق نشدند سعی می‌کنند که عقیده و ایده‌ای هم که خود طرفدار آن بوده‌اند شکست بخورد و به‌راهی نیک‌نامی آنان مدفون گردد.»

این بود عقیده یک روزنامه خارجی و بیطرف نسبت به بعضی از نمایندگان جنبه ملی.

•••

من نمی‌گویم که لوائح قانونیم جامع تمام محاسن و فواید تمام معایب بود ولی می‌خواهم این را عرض کنم که تنظیمشان علی‌جز احتیاجات مملکت نداشت و در تصویرشان نظریات شخصی بکار نرفته بود. با این اختیارات بود که توانستم با محاصره

اقتصادی و نبودن عایدات لغت و پرداخت مخارج دستگاه نفت که بار بوده دولت شده بود و عدم تسلط بر قوای مملکتی و مبارزه با عمال بیگانه در داخل کشور غریب دو سال و چهار ماه پیکار ادامه دهم و با ۵۵۳ میلیون تومان وجهی که در تمام این مدت خارج از عواید جاری به خزانه رسید مملکت را اداره نمایم.

چون سیاست خارجی از مراجع بین المللی و توطئه داخلی نتیجه نگرفت زمینه سقوط دولت را بدست مجلس فراهم کرد، باین معنا که عده‌ای از نمایندگان موافق با دولت حاضر شدند بر علیه دولت رأی بدهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود استعفا دهد و اگر نداد استیضاح کنند و آن را بواسطه نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.

مدت مأموریت دو نفر از نمایندگان مجلس در هیئت نظارت اندوخته اسکناس منقضی شده بود و مجلس بعدی آن دو میبایست دو نفر دیگر انتخاب کند که یکی از نمایندگان طهران و مخالف دولت بمضویت هیئت خزیره انتخاب گردید و کافی بود یک جلسه در هیئت اندوخته اسکناس حاضر شود و بعد گزارشی راجع بانشار ۳۶۲ میلیون تومان اسکناس که جزو همین ۵۵۳ میلیون تومان بود بمجلس تقدیم کند و گرانی زندگی سبب شود که دولت دست از کار بکشد.

طرز دیگر سقوط دولت این بود که دولت را استیضاح کنند و رأی منفی بدهند و آن را ساقط نمایند. استیضاح را هم یکی از نمایندگان دیگر طهران در موضوع غیر مهمتی بمجلس تقدیم کرده بود و با چنین پیش آمدها نه دولت می توانست آن نماینده طهران را برای حضور در هیئت نظارت اندوخته اسکناس دعوت نکند و نه بیش از یک ماه که نظامنامه مجلس شورای ملی برای استیضاح تعیین وقت نموده است از حضور در مجلس خودداری نماید.

سقوط دولت بهر یک از این دو طریق سبب میشد که نهضت ملی ایران بخودی خود خاموش شود و هدف ملت ایران بدست دولتی که حتما رهبر نهضت ملی نبود از بین برود و دیگر هیچوقت کسی دم از آزادی و استقلال نزند و ملت ایران برای همیشه زیر بار استعمار بماند. این بود که تصمیم گرفتم کاسه از آتش گرم تر نشوم و سرنوشت مملکت را بدست مردم بسپارم. اگر با بقای دولت موافقت رأی بانحلال مجلس بدهند تا دولت بماند و کار خرید را تمام کند والا دولت از کار بزرگتر شود و دولت دیگری روی کار بیاید که هر طور صلاح مملکت باشد بدان عمل نماید.

برای تعیین این سرنوشت رفراقم عملی شد و چون مردم طهران بیش از سایر نقاط در سیاست واردتند اول رفراقم در شهر طهران صورت گرفت تا آراء مردم طهران بتواند رهبر سایر نقاط شود و در هر شهر هم دو محل برای اتخاذ آراء تعیین شد که در یکی

موافقین یا مجلس و در دیگری مخالفین مجلس رأی بدهند.

رفراندم در یک روز آن هم در ظرف سه ساعت خاتمه یافت و فاصله بین دو محفل و کوتاهی مدت مجال قلاب که یک نفر بتواند در دو محفل رأی بدهد.

در مرکز رفراندم زیر نظر عالی ترین قضات دادگستری و در ولایات نیز زیر نظر قضات و رؤسای ادارات صورت گرفت و حامورین دولت در هر ردیف و هر مقام نتوانستند در آن کوچکترین دخالتی بکنند.

با اینکه رفراندم فقط در شهرها صورت گرفت و کسی هم داوطلب وکالت نبود که ساکنین دهات را بدادن رأی مجبور و یا تطبیع کند متجاوز از دو میلیون نفر رأی بانجلال مجلس دادند که در هیچیک از انتخابات ادوار تقنینیه این عده رأی دهنده سابقه نداشت و احسانات بی نظیر ساکنین مرکز و ولایات دلیل قاطعی است که ملت ایران یکی از اصول آزادی و دموکراسی را از صمیم قلب پذیرفته بود.

مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار

کلیات

دو چیز مسبب شده بود که دربار را نخست وزیری من موافقت نکند: مخالفت من در دوره پنجم تقنیه یا ماده واحدهی راجع به تشکیل حکومت موقتی و موافقت با پیشنهاد یکی از نمایندگان راجع به نخست وزیری که قرار بود بعد از استعفای علاء دولتی تشکیل شود که بر اوضاع مسلط باشد و کار نفت بدستخواه شرکت نفت انگلیس و ایران خاتمه پذیرد.

پس از آن دو چیز مسبب شد که بازمین دربار و دولت اختلاف روی دهد: آزادی انتخابات و سوء تفاهم راجع بعضی از اصول متمم قانون اساسی که شرح هر کدام در زیر خواهد آمد.

(۱) راجع با انتخابات

ساعت اول ورودم از امریکا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیدم و چون انتخابات دوره هفدهم تقنیه میبایست شروع شود بمرض رسانیدم که از دوره چهارم تقنیه که دولت وثوق رسماً در انتخابات دخالت کرد و عده ای را برای تصویب قرارداد تحت حمایتی ایران تعیین نمود نظر من همیشه این بوده تا انتخابات آزاد نشود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند وضعیت مملکت بهتر نخواهد بود و مردم هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهند دید.

آن روز چون نخست وزیر بودم از نظر ادامه ی کار و خدمت بوطنم بیش از این نمیتوانستم چیزی عرض کنم ولی امروز که در زندان مجرد بسر میبرم و هیچ نمیخواهم جان سلامت بدر ببرم چه ماتی هست که از اظهار نظر خودداری کنم.

آن روز برای ادامه ی کار آنطور اقتضا میتمود امروز صلاح مملکت ایجاب

میکند آنچه میدانم صاف و بی پرده اظهار کنم و تا هزار مثل من دوراه آزادی جان ندهند ملت ایران هیچوقت با آزادی و استقلال نخواهد رسید.

از تغییر رژیم مقصود این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند بلکه مقصود این بود که مردم در تنگ وید امور شرکت کنند و مقدرات مملکت را بدست گیرند. یک نفر هر قدر خوب چطور میتواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور میکرد وقتی باعلیحضرت قید بگویند از مملکت بروید با داشتن آرتشی در تحت امر راه جزیره «موریس» را که تا آنوقت اسمی از آن نشنیده بودند در پیش بگیرند.

این اطاعت صرف و تحکیم محض برای این بود که در قلب مردم جانی ذخیره نکرده بود و بهین جهت هم نفرمودن پادشاه ملتی غنیمت و تکلیف مرا باید ملت تعیین کند. من از خانه و وطن خود چرا دور شوم و کجا بروم.

مرحوم احمدشاه که با قرارداد مخالفت نمود با اینکه نظامی نبود و آرتشی تحت امر تالش نتوانست بدون تمهید و مقدمه او را خلع کنند. مقدمات خلعش چند سال طول کشید که یکی از آن دخالت دولت در انتخابات دوره پنجم تقنینیه بود که وکلای مجلس بروند و بماده‌ی واحده‌ای که برخلاف قانون اساسی تنظیم شده بود رأی بدهند و ترازای این رأی همگی غیر از مرحوم سلیمان میرزا اسکندری وارد مجلس ششم بشوند.

مرحوم سلیمان میرزا در دوره‌ی پنجم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود نتوانستگی دوره‌ی پنجم وارد مجلس شده بود و انتظار مردم این بود که نماینده حقیقی ملت با نقض قانون اساسی موافقت نکند و بآن رأی ندهد و چون انجام وظیفه نمود در دوره‌ی ششم از طرف مردم انتخاب شد. ولی نمایندگان ولایات که رأی به ماده‌ی واحده داده بودند چون در ولایات انتخابات آزاد نبود بدستور دولت همه انتخاب شدند و اجر خود را گرفتند و همین جا است که میرساند اکثریت مردم کار غلط نمیکنند ولی دولتها چون تحت تاثیر سیاست خارجی واقع میشوند کار غلط و برخلاف مصالح مملکت بسیار کرده و باز هم میکنند.

وقتی که بخواهند روی یک ملتی تحصیل اطلاعات کنند هیچوقت سؤال نمیکنند در آن مملکت چند مجسمه بر پا کرده‌اند، بلکه این سؤال را میکنند که مردم در مقدرات خود شرکت میکنند یا نمیکنند. اگر جواب این سؤال مثبت باشد بآن مملکت بدیده احترام مینگرند و آن را مورد تکریم قرار میدهند و هیچوقت فکر نمیکنند که از آن ملت بتوانند سوء استفاده کنند. ولی اگر گفتند هر آشی دولت پخت مردم آن را میخورند دیگر برای چنین ملتی ارزش قائل نمیشوند و سعی میکنند با یکجا طرف شوند و نظریات خود را انجام دهند.

فرمایشات ملوکانه و عراض من که فقط مربوط به انتخابات دوره‌ی هفتم بود در حدود شش ساعت در آن روز طول کشید. تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید بنظر میرسد یا احساساتی که اکنون در مردم هست افراد چپ بتوانند موفقیت حاصل کنند. بر فرض اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند مجلسی که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش را مردم انتخاب کنند تأثیر ندارد که برانجام موافقت فرمودند انتخابات آزاد شود.

دولت تصمیم گرفت اول از حوزه‌ی طهران شروع کند و بعد در صفحات شمال، چونکه دولت مسلط بر اوضاع نبود و انتخابات آزاد بود و قوای انتظامی نمیتوانست در تمام نقاط کشور از عهده‌ی انتظامات برآید.

در طهران چون پیش از سایر نقاط مردم در انتخابات نظارت داشتند و دربار هم از ترس ورود افراد چپ بمجلس یا نظر دولت موافق شده بود و انتخابات بحریان خود را بطور آزاد طی میکرد از افراد چپ حتی یک نفر هم انتخاب نشد و آنها از نفر سیزدهم بیحد قرار گرفتند.

ولی در انتخابات سایر نقاط که من تصور مینمودم ۸۰٪ از وکلا نمایندگان مردم باشند وقتی که مجلس افتتاح گردید و دولت بیش از یک اکثریت ضعیف موافق نداشت معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترند و بعضی از نمایندگان هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند و این کار برخلاف انتظار نبود. چون بصرف عدم دخالت دولت در انتخابات نه عمال بیگانه میگذاشتند مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند، نه مردم میتوانند لشخاص با عقیده و ایمان را بستانند و آنها را انتخاب نمایند.

تا چند دوره انتخابات آزاد نشود و دولت یا هر مقامی از دخالت در انتخابات خودداری نکند نه مردم میتوانند بهویت داوطلبان بی ببرند نه نمایندگان توجه خواهند نمود که غیر از ملت نباید پشتیبان دیگر داشته باشند.

بهمین لحاظ وقتی عازم دیوان لاهه شدم چون ممکن بود تصادم دستجات موافق و مخالف موجب ناامنی بشود و به پیشرفت دولت در دیوان بین المللی دلدگتری سکه وارد کند دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه‌هایی که شروع نشده بود بیحد محول گردد و بدین طریق نقشه‌ی هنال خارجی برای بدست آوردن اکثریت در مجلس عقیم گردید.

(۲) راجع بامتناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی

پس از مراجعت از لاهه که دولت میبایست بمجلس معرفی شود برای اینکه

اختلاف دربار با دولت واجع بعضی از اصول متمم قانون اساسی بصورت بارزی جلوه گر شود چنین بنظر رسید که وزارت جنگ را این جانب خود عهده دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند.

داوطلبی من برای این پست نه برای کار بوده نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هرکاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تضمینات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همانون شاهنشاهی که مسئول نبودند چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که میفرمودند اجرا میشد، ولی دولت که مسئول بود کاری نمیتوانست بکند و نمیکرد.

این بود که روز ۲۶ تیر ۳۶ قبل از ظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همانون شاهنشاهی فرمایشاتی باین مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چندان خود را بیندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضر نمیشدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم، ولی اعلیحضرت پشت درب اطلاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حالی که اجازه‌ی مرخصی دادند فرمودند تا ساعت هشت بعد از ظهر اگر از من بشما خیری نرسید آنوقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیش آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد با اعلیحضرت قسم یاد کردم و بعهده خود وفادارم.

اکنون اعتراف میکنم که واجع با استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذابی را نمیداد و با مخالفت صریح مردم مولجه نمیشد و دولت خود را تشکیل میداد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوی خود را از دیوان لاهه پس میگرفتند و کار رفع دولت انگلیس تمام میشد و زحمات هیت نمایندگی ایران بهدر میرفت.

موقعیت دولت در مراجع بین المللی سبب شد که مردم طهران از این پیشرفتها آفند بخود بیالند و در خود احساس شخصیت کنند که روز ۳۰ تیر آن چنان فداکاری نمایند تا مرا بجای سابق بنشانند و این هم یکی از بزرگترین مراحل بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود.

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر که باز مجلسین بمن رأی تمایل دادند و بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شدم چون سیاست خارجی در مراجع بین المللی دچار شکست شده بود ظن

قوی بود. که مبارزه‌ی خود را در کشور شدیدتر کند. برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند. از پیشگاه پمپونی درخواست نمودم نظر خود را نسبت به نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند اظهار فرمایند. تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوءظنی ننماید.

اعلیحضرت نماینده شاهنشاهی هم آقایان سپهبد نقدی، و سپهبد آق‌اوی و سرلشکر محمود بهارمنش را تعیین فرمودند که تا روزه استغفار هر تصمیمی که در کار آن وزارت گرفته میشد یا نظریات آقایان بوده است و یا برای اینکه خاطر ملوکات به کمالاً اطمینان حاصل فرمایند که من «نه مخالف منطقت» مشروطه هستم نه میخواهم رئیس جمهور بشوم شرحی باین مضمون: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمیکنم» پشت قرآنی نوشته فرستادم و هر کس را هم که دیدم گفتم نه میخواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور، بجناب اینکه کار نفت عیانته یافت دست تو کار میکنم.

این عرایض اگر روزی اثر میسود روز دیگر آن را عرایض مغرضین و عمال بیگانه خشی میکرد. بطوریکه لازم شد اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی حل شود. من باب مثال از اصل ۵۰ متمم قانون اساسی که عیناً نقل میشود:

«فرمانفرمائی کمال قشون بری و بحری یا شخص پادشاه است»، دربار چنین استیاض میسود که شاهنشاه میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود وزارت جنگ را اداره فرمایند. در صورتیکه نه این اصل و نه اصل ۵۱ متمم که میگوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» هیچکدام منفرداً قابل اجرا نیست و باید با اصول دیگری تطبیق شوند.

اصل ۵۰ مکملی دارد که اصل ۵۱ متمم است و میگوید: «کلیه فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که با مضای وزیر مسؤل رسیده باشد و مسؤل صحیح مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

و همچنین راجع باصل ۵۱ متمم که شاه هر وقت خواست اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست انعقاد صلح کند نظر مطلقین بقانون این است. شاه که قادر نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی و جوهی از خزانه‌ی مملکت برداشت کند (اصل ۵۶ متمم) بطور میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود اعلان جنگ دهد. چونکه اعلان جنگ مستترم بجزایجی است که باید مجلس شورای ملی آن را تصویب نماید. و باز بطور میتواند بمیل

و اراده‌ی خود انعقاد صلح کند. چونکه انعقاد صلح مستلزم شرایطی است که اجرای آن شرایط مخصوص بیک پادشاه نیست و ملت باید برای همیشه با آن موافقت کند.

ذکر این اصول از این جهت بود که معلوم شود معنا و مفهوم مشروطه را از یک اصل قانون اساسی نمیتوان استنباط نمود و قانون اساسی دارای اصولی است که باید آنها را با هم تطبیق کرد و از مجموعشان درک معنا نمود. بعبارت دیگر اصول مزبور لازم و ملزوم یکدیگرند و بطور منفرد هیچکدام قابل اجرا نمیشوند.

بفرض اینکه چنین اصولی هم در قانون اساسی نبود آنوقت میبایست این موضوع مطالعه شود که انتخاب کدام یک در صلاح مملکت و در صلاح شخص پادشاه است که یکی دخالت شاه در امور باشد و دیگری دخالت ملت.

هر فرد خیرخواه و بیفرض نمیتواند متکرر این اصل بشود که یک فرد هر که و هر چه باشد نمیتواند همه کاری بکند که دچار خبط و اشتباه نشود، خصوصاً در ممالکی که بیگانگان هر یک بتوت و بر حسب مقتضیات در امور دخالت میکنند و بشفع خود اعمال نفوذ مینمایند. یک فرد هر قدر با عقیده و ایمان باشد نمیتواند همیشه با خواسته‌های آنها موافقت نکند.

تشکیل دولت دیکتاتوری هم که بیست سال بمعرض آزمایش قرار گرفت ثابت نمود که بهترین وسیله برای پیشرفت سیاست بیگانگان در این قبیل ممالک حکومت فردی است، چونکه یا یک نفر همه چیز را میتواند در میان بگذارد و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواست کمترین تمردی بکند یکی از جزایر اقیانوس تبعیدش کنند. بطور خلاصه هر کس را بخواهند وارد مجلس کنند و هر کس را بخواهند بمصدی کار نمایند و هر چه بخواهند از چنین مجلس و دولت بگیرند، اگر دولت دیکتاتوری تشکیل نشده بود قرارداد دادرسی تمدید نمیشد، چنانچه آن مجلس نبود قرارداد ۱۹۳۳ بمصوب نمیرسید. پس خیر مملکت و خیر پادشاه در این است که نمایندگان مجلس را مردم انتخاب کنند تا برهون سیاست خارجی نباشند.

چون دست خارجی در کار بود رفع اختلاف نشد و کار بمجلس شورای ملی کشید. مجلس هم برای رفع اختلاف هیتی مرکب از هشت نفر از نمایندگان انتخاب نمود که طی گزارشی اظهار نظر کنند و چنین شهرت داشت که هیت مزبور گزارش خود را با نظریات دربار شاهنشاهی تنظیم و بمجلس تقدیم کرده‌اند که بعدترینی پیش آمد که بعضی از امضا کنندگان از آنچه در گزارش نوشته شده بود عقول کنند. اکنون باید دید که از این نقطه ضعف سیاست خارجی بطور استفاده نمود که در قسمت اول و قسمت دوم خواهد آمد.

قسمت اول - غائله روزه اسفند ۳۱

یکی از روزهای بهمن ۳۱ آقای حسین علاء وزیر دربار با من وارد مذاکره شد و چنین اظهار نمود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه ثریا قصد مسافرتی بخارج دارند که من عرض کردم در این وقت که ملت ایران با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه است این مسافرت تأثیر خوب نمیکند و چنین میرساند که شاهنشاه از اوضاع رضایت ندارند و میخواهند خود را از کشور خارج فرمایند.

پس از آن دفعه دیگری باز در این باب مذاکره شده، اینطور بیان نمود که از این مسافرت مقصود داشتن فرزندی است که باید ولیعهد شود و چون معلوم نیست تصور از کلام طرف است، ضرورت ایجاب نمیکند که این مسافرت را بفرمایند که باز عرض کردم خوب است اول علیاحضرت تشریف فرما شوند چنانچه لازم شد آنوقت اعلیحضرت تشریف فرما گردند.

در این اثناء وزیر اعظمی از نمایندگان موافق دولت را دعوت کرده بود که از آنچه بخانه من آمدند و معلوم شد برای چه موضوعی دعوت شده اند، چنانچه موضوعی هم داشت اکنون بخاطر ندارم و فقط میتوانم عرض کنم که از توپخانه در خانه ای من چیزی نگذشت که آقای دکتر معظمی را که جزو آن عده بودند از دربار پای تلفن خواستند و بعد که آمدند با یکی دو نفر از نزدیکان خود در جلسه تجوی نمودند که موجب کنجکاوی سایرین قرار گرفت، تا اینکه بعد همه دانستند تلفن مربوط بمسافرت محرمانه ای است که شاهنشاه میخواهند بخارج از مملکت بفرمایند و تا حرکت نقرموده اند باید عطفاً مستور بمانند. آقایان وزیر دربار و اولادبار هم میآیند که بمناخست وزیر در این باب مذاکره نمایند که طولی نکشید آمدند و آقایان نمایندگان باطابق دیگر رفتند و آنچه آقای دکتر معظمی گفته بودند آقایان هم بقیه استخبار بیان کردند و قرار شد که روز بعد یعنی سه شنبه پنجم اسفند این جانب به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کنم و اوامر ملوکانه را در خصوص این مسافرت اصفاً نمایم.

من در آن شب هر وقت از خواب بیدار میشدم در این باب فکر میکردم اگر این مسافرت محرمانه است چرا با تلفن خبیر دادند و چنانچه باید مستور بماند چرا قبل از شرفیابی من ده نفر از آل مستحضرم شدند. (۱)

(۱) جنگ اول جهانی که دولت و بی تشکیل شده بود و کلیه جرائد غیر از روزنامه ییبررسی «ایران» در محاق تعطیل و در شهر طهران هم بحکومت نظامی برقرار و جامه از هر گونه

سه شنبه پنجم اسفند برای اصفای اوامر ملوکانه شرفیاب شدم و فرمایشات شاهانه را شنیدم که خلاصه این بود: فرمودند تا چارم مسافرتی بکنم و صلاح مملکت را هم در این میدانم که من باز نظریات خود را بعرض رسانیدم ولی مؤثر واقع نگردید.

سپس فرمودند چون میخواهم کسی از آن مطلع نشود از مسافرت یا طیاره صرف نظر میکنم، از طهران با اتومبیل بقصد رامسر میروم و از این راه خط سیر را تغییر میدهم و از طریق کرمانشاه وارد عراق میشوم. وزیر کشور هم باید تا سرحد در التزام باشد که من دیگر چیزی عرض ننمودم. و از پیشگاه ملوکانه مرخص شدم.

پنجشنبه هفتم اسفند آقای وزیر دربار در خصوص تهیهی اسعار خارجی و شنبه نهم ساعت هشت بازر جامع بگذرنامه‌ی ملتزمین موکب همایونی یا من مذاکره نمودند که قرار شد تا ظهر حاضر شود و این جانب نیز ساعت ۱۳^۱/_۴ برای صرف ناهار تشریف حاصل کنم و ساعت ۱۴^۱/_۴ هم آقایان وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت مراسم تشریفات بعمل آورند.

بعد از این مذاکرات رئیس ستاد ارتش و رئیس اداره کل شهرنانی و فرماندار نظامی طهران را خواستم و با هر کدام که زودتر آمدند بیدند راجع بانظمامات اطراف کاخ سلطنتی و خط سیر ملوکانه مذاکره نمودم و دستورهایی لازم دادم که حادثه‌ای روی ندهد و اشخاص ناشناس نتوانند خود را با آن حدود برسانند و من باب احتیاط رئیس کلانتری ناحیه‌ی یک را هم خواستم برای تشریف فرمائی اعلیحضرت و نسبت بخانه و خط سیر خود نیز تا کیدات لازم نمودم.

مشغول این دستورات بودم که یکی از علمای روزنه اسفند با تلفن از من سؤال نمود آیا اعلیحضرت میخواهند مسافرتی بخارج بفرمایند؟ اگر میگفتم نه برخلاف حقیقت بود و چنانچه میگفتم بلی مخالف امر شاهنشاه شده بود که میخواستند حتی با طیاره تشریف فرما نشوند تا کسی از مسافرت اطلاع حاصل ننماید. این بود که گفتم همچو مگویند. سپس گفت «چرا مانع نمیشوید». گفتم اظهار عدم موافقت شده شما هم اقدام کنید شاید مؤثر واقع شود.

پس از آن آقای وزیر دربار با تلفن صحبت نمودند و بعد گوشی را با اعلیحضرت

مسائل تبلیغاتی محروم بود در حزب دموکرات ضد تشکیلی و مخالف دولت کسی عضویت داشت که اهل ستر نبود و بهین جهت وسیله تبلیغات حزبی قرار گرفته و بدین طریق هر موضوعی را که میخواستند منتشر شود با حضور او در جمع... طرح مینمودند. سپس باو میگفتند و تأکید میکردند که مطلب باید در استار بخاند فراموش کرد. را میدید آن را با همان قید و شرط بیان میکرد و طولی نمی کشید که موضوع منتشر میگردد.

همایون شاهنشاهی دادند که فرمودند شما بجای ساعت $۱۳\frac{1}{4}$ ظهر بیائید که حسب الامر قریب ظهر از خانه حرکت کردم و با آقایان وزیرا هم که آمده بودند گفتم هر وقت گذرنامه‌های (۱) ملتزمین جریان خود را طی نمود و حاضر گردید برای انجام مراسم تشریفات در کاخ حضور بهم رسانند.

مقارن ظهر وارد کاخ شدم و مرا بطالار بزرگ هدایت کردند. پس از آن اعلیحضرتین شریف آوردند و شاهنشاه فرمودند که هیئت رئیسه مجلس آمده‌اند از حرکت من ممانعت کنند که عرض رسانیدم کار صحیحی کرده‌اند. خوب است بعرض هیئت توجه فرموده و از این مسافرت صرف نظر فرمایند.

پسین برای ملاقات هیئت رئیسه مجلس از طالار خارج شدند و من در حضور اعلیحضرت ماندم تا اعلیحضرت مجدداً شریف آوردند و معلوم شد بعراض هیئت توجه فرموده و تصمیم خود را تغییر نداده‌اند.

در این اثنا یا کتی بقید فوریت از تلفنچی سخانه من رسید که نوشته بود سفیر کبیر امریکا میخواهد با شما فوراً ملاقات کنند که عیناً از لحاظ ملوکانه گذشت و با اینکه حضور میکردم تا ملاقات من یا سفیر حرکت شاهنشاه بتأخیر خواهد افتاد مورد توجه واقع نشد و فرمودند برادرانم تا امروز از حرکت من اطلاع نداشته‌اند و اکنون آمده‌اند مرا ببینند، خوب است اوله وزیرا بیایند و بعد بروم یا آنها وداع نمایم. این بود که پیشنهاد منی آمد و امر ملوکانه را با آقایان وزراء ابلاغ کرده‌ام شریفیاب شدند.

ابتدا اعلیحضرت فرمایشاتی راجع بزوم مسافرت فرمودند و بعد این بجانب آمال و آرزوی همه را در سلامت و مراجعت ذات ملوکانه بعرض رسانیدم. پس از آن شاهنشاه از طالار خارج و وارد سرسرا شدند که ما هم تبعیت نمودیم و ورودمان در سرسرا مصادف شد با ورود علمای ته ایستاد که آنها ما را ندیدند و با طلاق انتظاری که نزدیک در ورودی واقع است هدایت شدند. اعلیحضرت هم برای وداع با والا حضرتان از سرسرا بطبقه فوقانی تشریف فرما شدند و ما در آنجا بلا تکلیف ماندیم. بلا تکلیف از این جهت که آقای وزیر در بار گفته بودند موقع حرکت شاهنشاه آقایان وزیران باشند و تشریفات بعمل آورند. ولی از فرمایشات ملوکانه چیزی در این باب استنباط ننمودم و چون مطلب میبایست روشن شود و کاری برخلاف مقررات صورت نگیرد توسط آقای هرمز پزیرا که با ما در سرسرا بود کسب تکلیف شد. ایشان رفت بعرض رسانید و در مراجعت امر ملوکانه را ابلاغ نمود و معلوم شد با هیچکدام فرمایشی ندارند.

دیگر چون توقف مادر کاخ مورد نداشت و من میخواستم سفیر کبیر امریکا را ملاقات کنم از همه زودتر از عمارت خارج شدم و هنوز چند قدم مانده بود که بدر بزم که از پشت دیوار غوغا و صوت ناهنجاری بگوشم رسید و تعجب کردم یا آن همه تأکید که بقوای انتظامی شده بود چطور عده‌ای توانستند خود را با آنجا برسانند و بمن هم در این باب گزارشی ندادند.

در این فکر بودم که براه ادامه بدهم و از در خارج شوم یا برگردم و از در دیگری بیخانه بروم که در این اثنا شخصی که او را هیچ ندیده بودم از در وارد شد و از پهلوی من گذشت و در جواب سؤال من که ممکن است از در دیگری خارج شوم گفت ای بچشم و آن یکی از خدمتگروان دربار را که پهلوی اتومبیل اعلیحضرت و جلوی درب عمارت ایستاده بود صدا زد و گفت کلید آن در را (اشاره بدری که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود و مدخل کاخ والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی است) بیار کلید را آورد و در را باز کرد، آن وقت فهمیدم که آن شخص آقای امیر صادقی شوهر اعلیحضرت است که مرا با آنجا راه نمائی کرد و کسی را هم فرستاد اتومبیل مرا که مقابل درب کاخ اختصاصی بود با آنجا آورد.

وقتی که میخواستم سوار شوم عده‌ای را که از در پائین میآمدند دیدم، ولی قبل از اینکه برسد حرکت نمودم. فقط دو یا سه نفر رسیدند و از آنجا هم تا بخانه که بیش از یکصد و پنجاه قدم فاصله نداشت رسیدم و راجع بآن افراد که تحقیقات نمودم گفتند برای این آمده‌اند که درخواست کنند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حرکت منصرف شوند.

طرف حضر که جمعیت بخانه‌ی من آمد معلوم شد اگر دم در نبودم و بلافاصله پیش از ورود اتومبیل حرکت تمین نمودم جمعیت نرسید و کسانی که مأموریت داشتند کارم را مینخواستند.

از ورودم بخانه چیزی نگذشت که آقای هندرسن سفیر کبیر مثل همیشه با آقای علی پاشا صالح آمدند و آقای سفیر مطلبی که محتاج بملاقات باشد نداشت.

دستوری که بکلانتری داده بودم سیب شده بود که عده‌ای پاسبان سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که مدخل خیابان کاخ است بگذارند که از عبور جمعیت بطرف خانه‌ی من معانیت کنند. جمعیت هم که عنوانی نداشت بهیئت اجتماع عبور کند آنجا ایستاد تا والا حضرت شاهپور حیدرآبادی از در خارج شد و پرسید توقف این افراد در این جا برای چیست؟ که عرض میکنم مردم میخواهند پخیابان کاخ بروند، پاسبان مناعت نمیشانند، سپس میفرمایند مردم آزادند هر کجا که میخواهند عبور کنند. این بود که

پاسیادان متفرق شدند و جمعیت توانست خود را مقابل خانه من برساند.

نظر باشکوه خانه‌ی من در پی داشت آهنگی که آسان باز نمیشد و عده‌ای نظامی هم از خانه و شخصی من حفاظت می نمودند یکی از افراد که میخواست از درخت چنار بنیایان بالا برود و از آنجا به خانه‌ی پسرم که با خانه‌ی من ارتباط داشت بیاید و جمعیت را هدایت نماید از درخت بالا می‌رود و چاقوی که در دست داشت به کلفت پسرم که در ایوان طبقه دوم عمارت ایستاده بود نشان می‌دهد و می‌گوید با این چاقو کار تو و دکتر مصدق را خواهم ساخت که وقتی خواست خود را از درخت بایوان پرت کند بنیایان افتاد. قهقهه‌ی عروس من از در پی که بین دو خانه بود آمد و آنقدر ترمیده بود که نمیتوانست روی پا بایستد. پس از آن احمد پسر آمد و گفت جمعیت برای کشتن شما آمده‌اند. اگر شما از اینجا بروید ممکن است متفرق شوید و اهل خانه و کارمندان نخست‌وزیری که اینجا هستند جان سلامت در ببرند. این بود که با اتفاق شادروان دکتر قاطمی که آنجا آمده بود و احمد بوسیله‌ی تردیام از دیوار بیخ بیجاور که متعلق بخودم و در اجاره‌ی اصل چهارم بود وارد شدیم و از آنجا بستاد آرتش رفتیم. (۱)

پس از خروج من از خانه توموییل جیب بهداری آرتش که بکنک جمعیت آمده بود به حرکت در آمد و با چند ضربه بندر آن را باز کرد ولی بواسطه‌ی شلیک نظامیان کسی وارد خانه نشد و دو چیز ممکن است مسبب شده باشد که نتوانستند وارد خانه شوند: یکی این بود که در متصل به حیاط نبود که افراد بتوانند یک مرتبه وارد حیاط بشوند و از یکدیگر متفرق گردند چونکه در کوچه‌ای باز می‌شد که در حدود بیست گز طول داشت و افراد می‌بایست از کوچه عبور کنند و مداخل حیاط هم آخر کوچه بود که نظامیان در آنجا شلیک می نمودند و عده زیادی بهلاکت می رسیدند.

دیگر اینکه بعد از ظهر روز بعد آقای هندرسن صحبت نمود و بیانات ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمود قریب باین مضمون بود: «دیزوز که من از خانه شما رفتم بندر بار تلفن کردم مضرض خانه‌ی شما نشوند» و من در جواب گفتم شما چرا در کار ما دخالت می‌کنید که گفت ما دخالت نمی‌کنیم. گفتم همین تلفنی که کرده‌اید دخالت در امور این کشور می‌شاند دیگر چیزی نگفت و مذاکرات ما در همین جا خاتمه یافت. (۲)

(۱) از این کار تجربه گرفتند و روز ۲۸ مرداد عده‌ای رجانه در مقابل مداخل بنای اصل چهار گماردند تا چنانچه من از آن در خارج شوم کارم را بسازند. من از آنجا خارج نشدم و کسان دیگر که خارج شده مضرض و معلوم شدند.

(۲) بعد از ۲۸ مرداد که در باشگاه ایران بازداشت شده بودم آقای سرتیپ دکتر مقدم همه

سرلشکر بهارست رئیس ستاد ارتش تا ساعت پنج بعد از ظهر که من بستاد ارتش رفتم در کاخ اختصاصی بود. فرماندار نظامی هم که محتاج یکسب دستور و قوای استمدادی بود بواسطه ی غیبت رئیس ستاد از مقر خود فلج گردیده بود و کار نمی‌کرد. من از ستاد ارتش سرلشکر را با تلفن خواستم که آمد و سؤال نمودم چرا وضع باین صورت درآمد و شما در اداره نبودید و در انجام وظیفه غفلت نمودید که هیچ جوابی نداد.

از مجلس بمن تلفن نمودند و یکی از آقایان وزراء را برای کسب اطلاعات خواستند. با اینکه بعضی از آقایان وزراء رفتن مرا بمجلس در آن روز با آن وضعیت صلاح نمیدانستند چون تصمیم من این بود که شخصاً برای گزارش بروم مرا تنها نگذاشتند و آقای سرلشکر را هم با خود بردم و در جلسه ی خصوصی مجلس هم دستوراتی را که برای حفظ امنیت داده بودم تکرار کردم. شنید و تکذیب ننمود.

قسمت دوم - کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد

از نه اسفند پیوسته من در زبان نرخم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی کنیل وزارت دربار مذاکره نمود با شرفیات شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بخانه ی دکتر غلامحسین پسریم که بین خانه ی من و کاخ اختصاصی واقع شده بود تشریف فرما شوند موافقت نمودم.

یکاخ سلطنتی از این جهت فرستم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من میخواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیربارانم کنند و مخالفین هم مرا بحق شمامت نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عملی کردم. تشریف فرمائی شاهنشاه را هم بخانه ی خود یا بخانه ی پسریم دون شأن آن مقام داشتیم.

با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام میدادم و با اینکه

روژه نیامد و مرا با حضور یکی از افسران نگهبان تزیین مینمود. یکی از روزها همین که افسر نگهبان آقای دکتر را باطاق من هدایت نمود از اطاق رفت و من فکر میکردم چه شد و این مرتبه ما را تنها گذاشت. پس از آن آقای دکتر اظهار نمودند اگر میخواهید از این وضعیت خلاص شوید نامه ای بسفارت امریکا بنویسید که من گفتم هیچوقت یا بیگانگان این قبیل ارتباطات نداشت ام و از آنها کمکی نخواهد ام که از من معذرت خواست و رفت و معلوم شد این مذاکرات بطریق نظریات سفارت امریکا بود و یا بعضی از هموطنانم خواسته اند از من خطی بگیرند و مرا هم بجامعه مثل خود عمال بیگانه معرفی کنند.

ملکیت در محاصره‌ی اقتصادی بود و بدولت هیچ کمکی نمی‌رسید کارها می‌گذشت و یقین داشتیم که اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران به‌خوبی حل خواهد شد و ما خواهیم توانست نفت خود را با هر یک از دول غرب که مشتری بود معامله کنیم، چونکه نفت غیر از جنبه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سوق‌الجیش هم داشت و حاضر نمی‌شدند نفت زیر زمین بنماند و از آن استفاده نکنند.

مذاکرات من با سفیر کبیر آمریکا به بی‌پست رسید و مستر راس یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران از بغداد نامه‌ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و توسط آقای قزاق روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت برای لوئرستادم. مستر راس با نظر من که مذاکرات در طهران شروع شود موافقت ننمود و میخواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپا صورت گیرد.

سپس مستر لوی متخصص معروف نفت که در تیرماه ۱۳۳۰ با آقای هریمان بطهران آمده بود همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم برای حل اختلاف توسط آقای اللهیار صالح سفیر کبیر ایران در وشننگن داد که مفهومی این بود:

کشور مکزیک هم صنعت نفت را ملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سالها با آن دولت راجع مبلغ فرامت اختلاف داشت و بالاخره کار با اینجا رسید که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار شرکت صاحب امتیاز تأدیه نمود و رفع اختلاف کرد.

نظر اینست که موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز در حدود چهار میلیون تن نفت استخراج می‌نمود و شرکت نفت انگلیس و ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در حدود سی و دو میلیون تن یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج میکرد دولت ایران هم ۶۴۰ میلیون دلار یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک با آن شرکت داد از بابت اصل و یکصد و شصت میلیون دلار هم از بابت سود در مدت بیست سال که هر سال چهل میلیون دلار میشود شرکت نفت انگلیس و ایران تأدیه کند و حساب خود را تصفیه نماید.

من تا آنوقت پیشنهادی باین صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ملت ماست و این هم یک خیال واهی نبود، چونکه هر ملتی در راه آزادی و استقلال خود فداکاری نمود بمقصود رسید.

ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش آمد و با چه اشخاص مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد (۱) و یقین حاصل نمودند بهر طریق میتوانند دولت را

(۱) کنفرانسی در جبال‌آلپ تشکیل شد که بعد بتفصیل خواهد آمد.

ساقط نمایند و نتیجه این شد آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت که برای مذاکره پسونیس رفته بود مسترراس برای ملاقات وی حاضر نشد. مستر لوی هم برای آمدن بایران عذر آورد.

اگر بتوانند مالی را بشمن بخش و نامشروع ببرند چرا حاضر شوند بترج عاقله معامله کنند. نا هستند کسانی که میتوانند اینطور داد و ستد بکنند چرا با کسانی که غیر از مصالح مملکت نظری نداشتند معامله نمایند. نامشروع از این جهت که مقدار مهمی نفت بوسیله ی لوله از زیر آب بخارج میرفت که از آن کسی اطلاع نداشت و نامه ی آقای دریادار شاهین که عیناً نقل میشود دلیل صحت این معاست.

جناب آقای امیرعلانی سابقه فوق العاده دولت و اساتذ و استاد ششم

فحترماً باستحضار میرساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرموده اند اینک گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دو لوله یکی برای نفت سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه از کنار جاده آبادان و خرمشهر عبور و در بنجاور مزرعه نمونه موسوم به «دیسری فارم» از شط العرب بخاک عراق میرود در یادداشتها

با اینکه آقای وزیر خارجه ی انگلیس در پیام بملت ایران چنین اظهار نموده «دوباره شرکتهای امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم و امیدوارم کسی نگوید که امریکائیها از این قرارداد سوء استفاده کردند زیرا چنین خبری عاری از حقیقت است» تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکتهای دیگری در نفت ایران دخالت کنند و همین جهت هم تا دولت امریکا در کار نفت دخالت میسود پیشنهاد صریحی بدولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیشی آید که دولت امریکا که خود در دو قرن پیش بندر ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صد سهم کنسرسیوم نمود.

نظر باینکه مرحله ی اول تشکیل ملت ایران تغییر جریان مجلس بود که در قسمت دوم از فصل سوم بتفصیل گذشت لذا دولت صلاح نمیدانست برای جواب استیضاح بمجلس حاضر شود و یقین داشت آن عده از وکلاء که آن نماینده ی طهران و مخالف دولت را برای نظارت در هیئت آندوخته اسکناس انتخاب کردند در مورد استیضاح نیز بدولت رأی اعتماد میدهند و دولت را ساقط نمینمایند.

و باز نظر باینکه هیچکس غیر از خود مردم بیشتر بصلاح مردم عمل نمیکند دولت بوسیله ی رفتارندم بخود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند چنانچه

باقیای دولت موافقت رأی با انحلال مجلس بدهند و الاً دولت برود و مجلس بآنچه صلاح میداند عمل کند.

من از کسانی که غیر از غیر مملکت نظری ندارند سؤال میکنم که غیر از این طریق دولت چه وسیله‌ای داشت که افکار مردم را نسبت به ادله‌ی کار و یا کناره‌جویی از کار استیباط کند.

خوشبختانه با رفتن غیر از اعمال بیگانه کسی مخالفت ننمود و مخالفت آنها هم باین استناد بود که مجلس مؤسسان دوم حق انحلال مجلسین را بشاه مملکت داده است.

بر فرض اینکه مجلس مؤسسان روی لبتکار ملت ایران سرگرفته بود و باز بر فرض اینکه اعضای آن را ملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمیتوانست از مردم سلب حق کند و در یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده‌ی خود را در بقای مجلس و یا انحلال آن اظهار نماید. مجلس مؤسسان که ملتی نمایندگی مردم بود چطور میتواند مردم را از این حق محروم کند.

رفتارم در صلاح مملکت و صلاح اعلیحضرت بود. اگر دولت انحلال مجلس را از پیشگاه ملوگانه درخواست مینمود چنانچه موافقت مینمودند در محظور سیاست خارجی قرار میگرفتند و در صورت عدم موافقت با ملت خود مخالفت فرموده بودند.

رفتارم ثابت نبود که ملت با دولت موافق است و با انحلال مجلس رأی داد و این بزرگترین خدمتی بود که دولت بمملکت و شاهنشاه نمود.

ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور صلاح مملکت تمام و کلیه‌ی عواید نفت نصیب ملت ایران میشود. چنانچه تصور مینمودند دولت موفق نمیشود باید صبر میکردند تا دولت خود اظهار عجز کند. عزل دولتی که با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱۴ پسن هم مأیوس شده بود (نطق وزیر خارجه‌ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز اینکه مبارزه بفتح آن دولت و شکست ملت ایران تمام شود و من باز تکرار میکنم اگر کوچکترین احتمالی در عدم موفقیت میدادم بهترین بهانه برای کناره‌جویی از کار همان دستخط شاهانه بود.

صدور دستخط گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چونکه تا نه امضند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و از دولت من کوچکترین عملی برخلاف مصالح مملکت و شخص اعلیحضرت صادر نشده بود و حتی یک اشتغالگر هم بقول دادستان آرنش نمره نکشیده و یا سخنی از جمهوری دموکراتیک نگفته بود و هر چه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف‌فرمایی بیسابقه و

بی‌خبر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه ضرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته میخواست از موقع یافع خود استفاده کند و بهترین دلیل همان فرمایشات خود شاهنشاه آیت که در مصاحبه یا مخبر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرموده‌اند و از مجله‌ی «خواندنیها» مورخ ۴ بهرمه‌ماه ۳۲ عیناً نقل میشود:

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلف را نیز پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند. هواپیمای مخصوص من آماده‌ی پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند (۱) و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند و نتوانستند آن پیروزی خیالی را که بدست آورده بودند درست حفظ کنند و بر شهادت خود غایب آیند و دست باعمال بیرونی زدند که خود قربانی آن شدند. اشخاص بیگانه‌ی را گرفتند و بزرگان انداختند. مجسمه‌ها را خراب کردند و دست باعملانی زدند که بیعت آنان را آشکار ساخت و من معتقدم که همین اعمال بکار آنان خاتمه داد و احساسات مردم را بر ضدشان برانگیخت» این بود بیانات ملوکانه که عیناً نقل شد.

و اما اینکه بعضیها گفته‌اند اگر ۲۵ مرداد اجازه‌ی میتینگ داده نمیشد حرفهائی هم گفته نشده بود دولت این جانب که روی افکار عموم تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین‌المللی نتیجه‌ی احساسات ملت و حمایت از دولت بود چطور میتواند یا تشکیل میتینگ که خواسته‌ی مردم بود مخالفت کند. اجازه‌ی میتینگ مثل همیشه باین شرط داده شد که اخلاص‌گزان نتوانند در میتینگ رسماً ایراد تعلق کنند. همچنانکه نکردند.

من قوای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلاص‌گزان را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روزنه‌ی اسفند رئیس ستاد ارتش دست از کار کشید و تا پنج بعد از ظهر که من او را از ستاد ارتش خواستم زیر کاخ سلطنتی بر میبرد.

چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعیدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند

(۱) کمتر دیده شده است پادشاهی برای یک مقصود نامشروع ملت خود را اغفال کند.

فرمانداری نظامی طهران مسامحت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب بمن نداده بود.

من با دستگامی کار میکردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیب افشارطوسی را در رأس اداره کل شهرستانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکنند. او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاریری که متهمین بقتل او در توار ضبط نمودند هنگامی بدون استثناء در دادگاه نظامی تیرته شدند و پرونده قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود منجمت گردید.

دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز چه میتواندست بکند، چونکه ابتکار در دست عمال بیگانه بود و عدهای از احزاب چپ نیز منماً مجری نظریات دولت مبارز بودند و قوای انتظامی اعمالشان را ندیده میگرفت.

همه میدانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر بایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هرگاه با این دو پیشنهاد موافقت نمیشد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمیتوانست باین کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق رفراندم تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبلاً پیش بینی شده بود نقشی آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد اگر دولت بسقوط نمیکرد مملکت از بین میرفت و نگفتند که مملکت کجا میرفت و یک عده اخلا لگر غیر مسلح چطور میتوانند در مقابل ارتش مسلح بتوپ و تانک مقاومت کنند. چنانچه این کار شدنی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند.

بطور خلاصه اینها نقشه هائی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای اینکه وضع مملکت بحال سابق عودت کند و ملت ایران پآرزو و آمال خود نرسد، والا چه شد که بعد از سقوط دولت آنچه ملت بدست آورده بود و مورد تأیید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از دست رفت. عجیب این است که من در آن واحد با تمام دو جرم متضاد یعنی برای بهم زدن اساس حکومت (ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش) و برای قصد تشکیل رفراندم از نظر تعیین شورای سلطنتی هر دو محکوم شدم. (۱)

من نه فقط در مجلس چهاردهم و شانزدهم بلکه از دوره نهم تعقیب که قرارداد

(۱) معلوم شد که (یک کلمه ناخوانا) نیست هم میتوان کسی را مجرم ساخت و محکوم کرد.

۱۹۳۳ منقذ شد. با امتیاز نفت مخالف بودم و یقین داشتم که با استفاده بیگانگان از معادن نفت، ملت ایران هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهد دید و روی همین عقیده بود که با حضور قشون دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران و عده‌ای از افراد حزب توده در مجلس چهاردهم طرح تحریم امتیاز نفت را بمجلس دادم و جدیت نمودم تا در همان جلسه تصویب رسید و با استناد همان قانون تحریم امتیاز بود که مجلس پانزدهم توانست قرار شرکت مختلط نفت را رد کند و برای جلوگیری از سوء تفاهم بین‌المللی دولت را مأمور نماید که حقوق ملت را از شرکت نفت انگلیس و ایران استیفاء نماید.

اگر در آن روز این کار صورت نمیگرفت صنعت نفت در سراسر کشور ملی نمیشد. ملت ایران نمیتوانست با دو دولت قوی که نفع مشترک داشتند مبارزه کند و روی همین رقابت بود که دولت توانست در جنوب از شرکت نفت انگلیس و ایران و در شمال از شرکت شیلات خلع ید نمایند.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب قوی ملت نمیشود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت بهمین متوال خواهد گذشت.

چه بسیار ممالکی که وزیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که مملکت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند.

برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مملکی که باشد، ولی چه میتوان کرد که هر دسته از عمالی بیگانه میخواهند ارباب خود را باین مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند.

تا اینجا لازم بود که من از خود دفاع کنم و با ادله و قرائن بی شماری ثابت نمایم که نه میخواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییر دهم، نه رژیم مشروطه را بجمهوری، آن هم جمهوری دموکراتیک تبدیل نمایم، و اما کسانی که با عملیات سال اول من موافقت بودند و آنچه واقع شده بود خواسته‌ی ملت میدانستند چه شد که بعد از سقوط دولت آن عملیات را تعقیب نمودند و آنچه کردند مخالفت آنچه بود که گفتند.

انتقاد از کارهای دولت من

من هر وقت خواستم کار موثری بکنم بعضی از عمال بیگانه و مغرضین شروع بحملاتی نمودند که مرا از خدمت بوطن مأیوس کنند که چون گویندگان ارجی نداشتند متأثر نشدم و الحق که جامعه هم خوب قضاوت نمود و از من حمایت کرده ولی اکنون نه متصدی کارم که جامعه از من حمایت کند نه مردم و جزاقت آزادند که از یک بیگناهی دفاع نمایند. انتقاد کنندگان هم کمناهی نیستند که فرموده و گفته هایشان مرا متأثر نکند. بعضی از این انتقادات از طرفه دربار شاهنشاهی شده که مرا بسیار متأثر نمود. چون تصور نمیشد دربار هم کسی را که جز خدمت بمملکت و شاهنشاهی نداشت و عملی نکرد مورد بیرحمتی قرار دهد.

و برخی از طریق مجلس شورای ملی است و پاره‌ای هم اجباری است که در جزاقت منتشر شده که هرگاه چیزی عرض نکنم و بسکوت قائل شوم ممکن است این سوء تفاهم حاصل شود که انتقادات وارد بوده و یا از راه جسارت و بی ادبی خواستم بعرض جواب جسارت کنم.

و نظر بر آنکه در زندان غیر از این لا یجهدی الحاقی وسیله‌ای ندارم این است که هر یک از آنها را در قسمتی از این فصل می‌نویسم و در همانجا هم بعرض جواب جسارت و بیادبیت می‌کنم.

قسمت اول - از ناحیه دربار شاهنشاهی

روزنامه‌ی «پست تهران» قسمتی از فرمایشات ملوکانه را که موقع شرفیابی نمایندگان مجلس شورای ملی فرموده‌اند در شماره ۲۵ خرداد ۳۴ خود اینطور نقل کرده است:

«اما نظریات دیگری هم بود که لازم میدانم با اطلاع آقایان برسانم. شنیده‌ام بعضی نشریات بعنوان «راه فلان» و یا «نهضت مقاومت ملی» و از این حرفها — راست است که این موضوع بنظر بنی‌اهمیت می‌آید و مقامات مراجعات آن هم بی‌جگانه است ولی میخواهم سوال کنم که آن نهضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران از زمان داریوش کبیر الی حال بکرات ظهور نمود همان نهضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران بود و میباشد از این قدرت فوق‌العاده‌ای که جنبه‌ی ناسیونالیستی داشته است آیا عده‌ای استفاده نکرده‌اند، بدروغ وعده نداده‌اند، آیا این نهضت بود؟

آنهايي که باز خارجيها استدعا و التماس نمیکردند که بیایند و گودالهای جنوب شهر را ببینند، آنهايي که وعده میدادند رووی سیصد هزار لیره برای ملت اضافه عایدات بدست بیاورند آیا این حرفها برای این بود که سالی سیصد ملیون تومان اسکناس چاپ کنند که حقوق ادارات و کارمندان دولتی را با آن بپردازند؟

آیا در آن مدت یک نفر که هیچ حتی یک پل ساخته شد؟ در مرصخانه‌های ایران حتی پنجه و باند و دولا برای بیسازه‌ها پیدا نبود! آقایان این است «راه فلان» آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد اکتور توده‌ای بوجود بیاورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبال شود؟

در آن مدت با اقوام و بستگان خود استفاده‌ها رساندند، جوازها دادند، آیا این بود نهضت ملت ایران؟ حتی در مقابل اراده‌ی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند. جلوی این کار خیر را هم گرفتند!

البته خیلی مطالب هست که فعلاً فرصت گفتن آن نیست. پس آن نهضتی نبود که منجر بوقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد شد، بلکه نهضت آن است که بکارهای مثبت و مفید بحال مردم می‌پردازیم.

پس ذات همایونی مطالبی در اطراف سیاست خارجی بخصوص همسایگان بیان فرموده و فرمودند: «اینکه گفتیم در این مملکت سیاست خارجی دخالت ندارد شوخی نبود و عملاً دیده شده است.»

اینها بود فرمایشات ملوکانه و اکنون بمرض جوانان حسرت می‌وزد:

(۱) از خارجيها برای این دعوت شده بود که گودالهای جنوب شهر را ببینند و بدانند که از تسلط بیگانگان در این کشور مردم چه میکنند و با چه وضعیت ناامید و بدی زندگی میکنند. اکنون که اغلب حضرت همایون شاهنشاهی میفرمایند سیاست خارجی در این مملکت دخالت نمیکند البته وضعیت مردم فرق خواهد نمود و حال و روزشان بهتر خواهد شد.

(۲) راجع به اینکلت روزی سیصد هزار لیره که در مجلس شورای ملی عرض شده معلوم نیست کجای آن خلاف بوده است. چنین گفته شد اگر صنعت نفت ملی شود گذشته از اینکه ملت ایران با آزادی و استقلال میرسد مجموع درآمد نفت هم که روزی سیصد هزار لیره بود، اگر مالهای اول نشود بالمالک نصیب ملت ایران خواهد شد.

آیا کسی تصور میکرد که فقط با تصویب یک قانون در مجلسین شرکت صاحب امتیاز دستگاه نفت را بما تحویل بدهد و از منافع زیاد و نامشروعی که میبرد صرفنظر کند و ساکت شود.

ای کاش دستخط مبارک صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه چطور برفع ایران حل میشد. دولت انگلیس در تمام مراجع بین المللی شکست خورده، جز در این مملکت که کاملاً بمقصود رسید و دولت را ساکت کرد.

چنانچه دولت بموقفیت مردم امید نداشت در ادامه ی کار اصرار نمیکرد و دستخط مبارک را بهترین بهانه برای فرار از کار قرار میداد و کاره میکرد. سیاست خارجی هم اگر غیر از این تصور مینمود عجله در سقوط دولت نمیکرد و صبر مینمود تا دولت خود اظهار هیچز کند. نه اینکه مقصود خود را با قهر و غلبه حاصل کند و خود را دولت زورگرو متجاوز معرفی نمایند.

ملت ایران تمام مراحل آزادی و استقلال را طی کرده بود. اگر نفت بفروش میرسید سطح زندگی مردم زودتر بالا میرفت؛ چنانچه نمیرسید دیرتر تا هر وقت که اوضاع بین المللی اجازه میداد مشتریها معامله کنند.

نفت متاهی نبود که همیشه دست ما بماند. چونکه غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق الجیشی داشت و بهر صورت مجبور بودند از ما خریداری کنند و هیچکس حتی دولت انگلیس تصور نمیکرد روزی شرکت صاحب امتیاز بتواند وضعیت سابق خود را در آبادان تجدید کند و این قسمت از نطق سرانقونی آیدن وزیر خارجه انگلیس که در مجلس حوام گفت:

«من میخواهم مختصری درباره ی ۲۱۴ میلیون لیره ای که کشورهای دیگر برای سهم خود بما میپردازند صحبت کنم. بعضیها میگویند این مبلغ چیزی نیست و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش ما شانس برگشت آبادان و استفاده از نفت ایران را حتی بقدر ۲۱۴ پنیس نداشتیم» (۱)، خود دلیل واضح و مسلمی است در

(۱) نقل از رساله ی بخشی از پرونده ی نفت ایران، من تقاضای مستند دیوان بیگی در

موقفیت ملت ایران.

تا روزنه اسفند و ساعت یک روز ۲۵ مرداد در هیچ کجا خبری نبود و اتفاقی نیفتاده بود و از هر رقم جمهوری دموکراتیک یا غیر آن کسی حرف نزده بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دولتی را که با یکی از بزرگترین دول دنیا در مبارزه بود و تمام مراحل مبارزه را هم پیموده بود و بنا بنامه‌ی وزارت دربار شاهنشاهی هر چه در ظرف یکسال کرده بود غیر از خواسته‌های ملت ایران نبود عزل فرمایند. آیا این عزل غیر از شکست ملت ایران چیزی در بر داشت؟

تا این قسمت از مصاحبه شاهنشاهی یا مخبر روزنامه مضرری ((المصور)) منتشر نشده بود: نه‌هواپیمای مخصوص من آماده پرواز فوری از کشور بود و من می‌خواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً پست آنها افتاده و معارضی ندارند و بآنچه می‌خواستید رسیدند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند)) اکثر مردم تشریف‌فرمایی ذات ملوکانه را «فرار» تلقی کرده بودند و بعد از انتشار این مصاحبه بود که دانستند خروج از مملکت بر طبق نقشه‌ای بوده که قبلاً ترسیم شده و از اجرای آن مقصود این بوده که مردم دست بکاری بزنند تا بهانه برای کودتای دوم و سقوط دولت بشود.

و اما اینکه این جانب و همکارانم تصور کنیم که دور کاملاً دست ما افتاده است چنین تصویری بهیچوجه نشد و عصر ۲۷ مرداد بود که دستور داده شد هر کس حرف از هر رقم جمهوری بزند مورد تعقیب واقع شود که نقشه اجرا شد و غایب روز ۲۸ مرداد پیش آمد.

(۳) و اجماع به ۳۸۲ میلیون تومان اسکناس بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس ایران را محاصره اقتصادی نمود دولت این جانب که از دو کاری یکی را میبایست انتخاب کند یا تسلیم شود و قراردادی بدتر از قرارداد ۱۹۳۳ امضا کند که این کار شایسته‌ی شأن ملت ایران نبود و حاضر نمیشد از چنین خطا کاری پشتیبانی کند و بعالم بیگانه هم فرصت میداد که با دینت ملت مصدیان امور را سنگسار کنند و الحق هم مزاور بود و کاری بها نمیکردند.

و با بهر طریق بود اظهار عجز نکند و با هر وسیله که در اختیار داشت مملکت را اداره کند تا بداند ملت ایران ملتی است رشید و مبارز و از پای در نخواهد آمد و با چنین ملتی باید قرارداد شرافتمندانه‌ای منعقد نمود.

محل دیگر چه ننگانی که برای آزادی و استقلال ندادند تا بمقصد رسیدند. برای ملت ایران از این چه بهتر و گوارتر که توانست با یک خروار کاغذ متجاوز از دو سال

بدون کمک بیگانگان که برخلاف حقیقت آن را کمک بلاعوض میگویند استقلال خود را حفظ کند و از دست ندهد، برخلاف حقیقت از این جهت مالیاتی که در مدت قلیل روی نفت ایران کنسرسیوم بدولت های متبوعه میدهد از این کمک ها بیشتر است. کسر بودجه هم بیش از شصت و پنج میلیون تومان نبود که با صدور یک لایحه ی قانونی موازنه برقرار میشد و کسر فعلی بودجه کسری است که بعد از سقوط دولت این جانب از نظر استیلای سیاست خارجی بوجود آمده است، چونکه مملکت هر قدر بیشتر محتاج باشد کمتر میتواند مقاومت کند.

بی متابیت نیست قسمتی از نطق آقای دکتر پیرنیا یکی از مطلعین بامور مالی و نماینده ی دوره ی هجدهم تقنیه که در مجلس شورای ملی ایراد نموده اند در اینجا نقل شود:

«بودجه ی مخارج سال ۱۳۳۲ و خالهای ۳۰ و ۳۱ در حدود ده میلیارد ریال بود. پیشنهاد هفته ملیارد ریال برای سال ۳۲ چه موجهی دارد؟ آیا تنظیم چنین بودجه ای تمیز باینکه دولت ایران برای تأمین کسر بودجه احتیاج بدریافت کمک از خارج دارد نخواهد شد؟»

آیا تنظیم چنین بودجه ای لطمه بمذاکرات دولت با شرکتهای نفت نرزه؟ و شدت احتیاج دولت بپول موقفیت او را در مقابل این شرکت ها تضعیف نخواهد کرد؟ و دولت را در سیاست خارجی تضعیف جلوه نخواهد داد.

بودجه ای که خدمت آقایان پیشنهاد شده است در آمدش هشتصد میلیون تومان و مخارجش دو هزار میلیون تومان است. کسر بودجه آن یک هزار و دویست میلیون تومان است برخلاف هشتصد میلیون تومان که جناب آقای وزیر دلتانی فرمودند و هیچوقت ملت ایران نخواهد توانست آن را بر بار این بودجه قدامت کند و در طریق نیل به هدفها و آمال ملی خودش قدم بردارد.

برعکس این بودجه ی سنگین از هر نوع حرکتی و از هر نوع جنبشی، و از هر نوع نهضتی، از طرف ملت ایران جلوگیری خواهد کرد و وضع مملکت و آزادیهای سیاسی و اقتصادی مملکت را دستخوش هوا و هوس دستگاه خارجی اعم از عادی و یا دولتی خواهد کرد که بخواهند با قطره چکان هر دستگاه شنا قطراتی بریزند و آنها را نگهدارند... دولت هم باید از این افکار استفاده نکند نه اینکه یک بار سنگین را درست کند و بیاورد بگذارد روی دوش مردم. برای اینکه زیر بار سنگین اینها از هر جنبشی از هر حرکتی و از هر اظهار وجودی محروم بشوند.»

مدت دو سال و سه ماه و پانزده روز که این جانب اقتدار خدمتگزاری داشتم

غیر از عوائد جاری مملکت پانصد و پنجاهمیه میلیون تومان بخرانه دولت رسید که مساویست با هشتاد میلیون دلار. چنانچه مبلغ مزبور را با یکصد میلیون دلار دریافتی دولت بعد در مدت یکسال یعنی از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۳ مرداد ۳۳ که سرانتهی ایدن وزیر خارجه انگلیس در پیام خود بملت ایران گفته است مقایسه کنیم معلوم خواهد شد که دولت این جانب با چه صحت عملی و صرفه جوئی توانست مملکت را اداره کند و اکنون بجای قدردانی مورد اعتراض قرار گرفته است.

قبل از حرکت با آمریکا از اعتبار مخارج سری دولت فقط یک تصویبنامه بمبلغ بیست هزار تومان از هیئت وزیران صادر شد که زیر نظر آقای امیر علانی وزیر دادگستری و این جانب بمصرف خرج برسد که هفت هزار تومان از آن بمصرف رسید و چون ظن قوی بود که در دیوان بین المللی دادگستری محکوم شویم و این جانب دیگر پایران مراجعت نکنم موقع حرکت بلاهه مبلغ مزبور را از کینتی خود بمحاسبیداری نخست وزیر پرداختم و تصویبنامه باطل گردید و اکنون افتخار میکنم بشرف عرض برسانم که در تمام مدت تصدی دولت این جانب از اعتبار سری دولت دیناری استفاده نشده است.

(۴) و اما اینکه دولت این جانب یک بنبر و حتی یک پل نساخت بعرض میرساند که اثر تشکیل این دولت مقصود این نبود که پل و بندر ساخته شود. دولت این جانب روی احساسات و افکار عمومی تشکیل شده بود و هدف ملت این بود که با آزادی و استقلال برسد و مقدرات مملکت را خود در دست بگیرد و کارهایی بزرگتر از ساختن پل و بندر انجام دهد و از ساخته شدن پل و بندر هم کسی شکایت نکرده است.

با این حال کارها جریان طبیعی خود را طی میکرد و یک کبر بودجه در حدود یک میلیارد تومان یا از آن کمتر هم برای مملکت درست نشدند خدمت تکدی دولتها در مقابل اجانب تراز شود و ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و همیشه در قید بندگی و اسارت بماند.

در دولت این جانب صادرات بدون نفت مملکت با واردات توازن پیدا نمود که هیچوقت سابقه نداشت. ولی بعد بواسطه دخالت بیگانگان در امور کشور این توازن از دست رفت، بطوریکه در سال ۱۳۳۳ واردات مملکت هفتصد میلیون تومان بر صادرات فزونی داشته است.

(۵) راجع به بینامرستانها که نه پنبه داشتند نه دوا وضع آنها با سابق فرق نکرده بود، با این فرق که آنوقت در سایه آزادی مردم میتوانند از معایب حرف بزنند و از اعمال دولت انتقاد کنند ولی اکنون یا این کمکهایی که از خارج شده وضعیت بطور

سابق باقی است و مردم بواسطه احتیاج نمی‌توانند کوچکترین انتقاد بکنند.

(۶) اینکه فرمایش فرموده‌اند «آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد افسر توده‌ای بوجود آورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبال شود.»
بشرف عرض می‌رساند که تشکیلات حزب توده از آنوقت نضج گرفت که متفقین وارد ایران شدند و علت این بود که ملت ایران را بحساب نمی‌آوردند و در این مملکت دو سیاست با هم رقابت داشتند: یکی برای انجام مقصود قوای مملکتی را در دست گرفته بود و دیگری آن دسته از مردمی [را] که تمایل بمملک‌چپ داشتند. (۱) و اما اینکه در زمان تصدی این جانب چهارصد افسر حزب توده وارد شده باشند چون اسامی افسران و تاریخ ورودشان بحزب تا کنون منتشر نشده نمیتواند در این باب چیزی بعرض برساند.

راجع بعقیب کارمندان دولتی و هرگونه اصلاحات داخلی تا وقتی که دولت در مراجع بین‌المللی مبارزه می‌نمود نه فرصتی برای این قبیل امور بود نه صلاح مملکت بود که دولت عده‌ای را با خود مخالف کند تا بتواند از آنها بر علیه دولت سوء استفاده کند، این بود که پس از خاتمه‌ی کار دو مراجع بین‌المللی تصمیم گرفت اول از وزارت جنگ و دادگستری شروع کند.

در وزارت جنگ برای رسیدگی بکار افسران کمیسیونی بانتخاب خودشان تشکیل شد که عده‌ی زیادی را صالح تشخیص ندادند که چون تصمیم کمیسیون این جانب را بنقاعه نمود مجدداً هیتی که اعضای آن مورد توجه و حسن ظن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بودند در این کار تجدید نظر نمودند و چنین اظهار عقیده کردند که از آن عده فقط یکصد و سی و شش نفر بر طبق قانون بازنشسته شوند که هیمنطور عمل شد و از دو حال هم خارج نبود:

اگر عده‌ی مزبور صالح بودند از بازنشستگی عمل توهین آمیزی نسبت بآنها نشده بود، آنها هم مثل سایر افسران بازنشسته شدند و در صورت عدم صلاحیت چون در پرونده‌ها مدارک کافی نبود و جریان محاکمه هم طولانی بود بازنشستگی سبب شده بود که در امور دخالت نکنند و از آنها ضرری متوجه مملکت نشود، ولی لاین کار بجای اینکه مفید واقع شود مضر گردید. چونکه روزنه ایفکد ۲۱ و ۲۸ مرداد ۳۲ از آنها سوء استفاده نمودند و بعد هم باین عنوان که شاه پرستند همگی را بدون استثناء وارد خدمت کردند. اکنون قسمتی از نامه آقای مرتیپ دادستان فرماندار نظامی طهران با آقای سپهد زاهدی نخست وزیر برای استحضار خاطر خطیر ملوکانه عیناً نقل میشود.

(۱) عده‌ای وطنپرست را هم که میخواهند تعقیب کنند متهم بجرم کمونیستی نمودند.

شماره ۱۰۴۸۷

مهر اول شهریور ۱۳۳۲

جناب آقای نخست وزیر

محترماً بعرض میرسانم، سرهنگ دوم نوبختانه فتح الله لیتکوهی افسر بازنشسته ارتش که بدستور دکتر مصدق مجوز ۱۳۶ نفر افسران بازنشسته شده است وضع خدمت مشارالیه بشرح زیر میاشد.

(۱) در سوم تیر ۱۳۳۱ رئیس رکن ۲ لشکر خوزستان بوده و در اثر فعالیت های شاه پرستانه مورد غضب و بعد از ۳۰ تیر بمرکز منتقل و بالتسبیح در صورت افسران بازنشسته دیماه ۳۱ منظور و با وجود شانزده سال سابقه خدمت بازنشسته شده است.

(۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ و تظاهرات بیفج شهادت و حمله بخانه‌ی دکتر مصدق شرکت داشته و با اتهام حمله بخانه‌ی دکتر مصدق مورد تعقیب قرار گرفته که غیباً قرار نامبرده صادر و متواری بوده.

(۳) در مدت از ۹ الی ۱۰ اسفند ۳۱ الی کودتا در قم بنفع شاهنشاه و دولت جنابعالی انجام وظیفه نموده است.

(۴) در کودتای از ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال جاری در کودتا در اجتماعات چه قم و چه شهر طهران دل مهنی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.

این بود قسمتی از نامه فرماندار نظامی طهران که بشرف عرض رسید و در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی هم یکی از نمایندگان گفت اگر اینها نبودند ما کجا بمجلس آمده بودیم پس چه خوب شد که بیش از این کسی بازنشسته نشد و تعقیب نگردد.

* * *

در وزارت دادگستری هم بدلائل فوق هیئتی بیرونده‌های عده‌ای از قضات رسیدگی نمود و از عده‌ای که متجاوز از دو بیست نفر بود فقط سلب صلاحیت کرد.

(۷) فرمایش فرموده اند: «در آن مدت با اقوام و خویشان خود استفاده‌ها رسانیدند و جوازها دادند» که از عرض این نکته نمیتواند خودداری کند، این جانب که نه دیناری حقوق گرفتم نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج پذیرائی دستگاه نخست‌وزیری و محافظین خود را هم از خود برداشتم چه علت داشت که رضایت دهم اقوام و خویشانم از هر طریق که باشد سوء استفاده کنند و موجبات بدنامی این جانب را فراهم سازند. چنانچه در زمان تصدی کار چنین فرمایشاتی شده بود همان وقت متهمین

را اعم از اینکه خویش بودند یا بیگانه تعقیب مینمودم و بسزای خود میرسانیدم.

نوع انتخابات دوره هفدهم تقنینیه سر مرا که معاون وزارت راه بود از کار برداشتم و کسر حقوق او را از خود برداختم تا گفته نشود دولت در انتخابات دخالت نمود و از کارگران وزارت راه سوء استفاده کرد. اکنون در مقابل فرمایشات صریح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قادر نیستم بعرض یک کلام هم جفاوت کنم و چون مبارزه با فساد مدتی است که منظور نظر ملوکانه قرار گرفته است از این چه بهتر که اول از این جانب و خویشاںم شروع کنند تا همه درس عبرت بگیرند و برخلاف مصالح مملکت کاری نکنند و این جانب هم که در نتیجهی خدمات بمملکت زندانی شده‌ام دلم خوش بشود که زندانی شدنم قصاص قبل از اثبات جنایت بوده است.

(۸) و اما راجع باملاک سلطنتی که فرمایش فرموده اند: «لاختی در مقابل ارجاهی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند، خلوی این کار خیر را هم گرفتند.»

پشرف عرض مینماید که مقارن ورود متفقین بایران اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید در حدود پنجهزار و ششصد رقبه در تصرف داشتند که بدولت رسید و بخاصگی عمل گردید. پس از آن بر طبق قانونی که در مجلس پانزدهم بتصویب رسید رقبات مزبور بعنوان موقوفه‌ی خاندان پهلوی بصرف دربار درآمد و عوائل رقبات برای مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تخصیص داده شد و از معاملات سازمان در آن دوره مثال این جانب اطلاعی نداشت. ولی در دولت این جانب که مصدیان امور سازمان اظهار کردند بودجه‌ی سازمان در حدود شش میلیون تومان و عوائل املاک در حدود سه میلیون تومان است و کسر آن را باین دولت تأدیبه نماید لازم شد در این باب تحقیقاتی بشود. این بود که صورتی از عایدات املاک خواستم. ندادند. پس از آن از اشخاص مطلع تحقیقات نمودم معلوم شد آنطور که میبایست از املاک مزبور بهره‌برداری نمیشود.

چنانچه فرض کنیم در عصر شاهنشاه فقید هر کدام از این رقبات بعد از وضع مخارج در ساله دو بیست تومان عایدی میداد عوائل سالانه‌ی رقبات از یک میلیون تومان متجاوز بوده است $1,120,000 = 400 \times 2800$

و فرض میبانی کمتر از این معقول نیست و آن ملکی که در یک سال کمتر از دو بیست تومان عایدی میداد هرگز مورد توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید قرار نمیگرفت.

در آن عصر یک خروار گندم در حدود شازده تومان داد و ستد میشد و در این سنوات که در حدود یکمصد و شصت تومان یعنی ده برابر آن معامله میشود املاک مزبور

نمی‌بایست کمتر از ده ملیون تومان در سال عایدی بدهد و رقم سه ملیون تومان عایدی در سال دلیل واضح و مسلمی بود که یا املاک را درست اداره نمیکنند و یا از عوائدشان زیاد سوء استفاده می‌نمایند.

نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم فرموده بودند که املاک بزارعین انتقال داده شود تحقیقات شد که در ظرف چه مدت ممکن است این پنجهزار و ششصد و یقه تصرف زارعین درآید گفتند با این رویه که اکنون انتقال میدهند پنجاه سال وقت لازم است تا تمام املاک در تصرف زارعین در آید، زیرا هر ملک باید بطوریکه فعلا زارعین زراعت میکنند نقشه برداری شود و شماره هر یک از قطعات در نقشه معلوم گردد تا موقع انتقال برای هر یک از آن شماره‌ها ورقه مالکیت صادر نمایند و در این چند سال هم از این املاک پیش از سی پارچه انتقال داده نشده است.

نظر باینکه دولت دارای تشکیلات و کارمندان زائدی بود که با تصویب جزئی اعتبار میتوانست املاک را اداره نماید برای صرفه جویی از مخارج بهره برداری چنین بنظر رسید که املاک بزبور ضمیمه‌ی خالصجات دولتی بشود. اداره خالصجات بهره برداری کند و دولت از عهده‌ی پرداخت بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برآید که این کار هم بصلاح دولت بود و هم بصلاح دربار.

در صلاح دولت از این جهت که املاک خرج بهره برداری زیادی نداشت و از آنها عوائد بیشتری بدست می‌آمد و کسر بودجه سازمان هم تحمل بودجه دولت نمیشد. در صلاح دربار از این جهت اگر اداره کنندگان ب مردم تعبدی کنند موجب عدم رضایت مردم از دربار میشود. چنانچه نکنند لابد از مال دربار باید سوء استفاده کنند و این کار بحیثیات دربار لطمه وارد میکرد.

نسبت بزارعین املاک هم کاری برخلاف عدالت نشده بود، چونکه آنها هم مثل زارعین سایر املاک از لایحه قانونی ازدیاد سهم کشاورزان و یا هر لایحه‌ای باسم دیگر منتفع میشدند.

اکنون هم نظر خیرخواهان مملکت و شخص اعلیحضرت همین است و تغییر نکرده است و برای تأیید نظریات فوق دلایل دیگری هم هست که از عرض آن به پیشگاه ملوکانه نباید خودداری شود بدین قرار:

(۱) از تقسیم املاک بین زارعین اگر مقصود تقلیل عده‌ی ناراضی است این کار سبب میشود که بر عده ناراضی افزوده شود، چونکه ریشه هر عدم رضایتی در جامعه تبعیض است.

تبعیض است که موجب عدم رضایت زارعین املاک تقسیم نشده میشود و باز

تبعیض است که سبب شده اکثریت قریب باتفاق اهل مملکت با یک هزار فامیل دشمن بشوند چنانچه دارائی آن هزار فامیل را بین اکثریت تقسیم کنند تغییری در وضع آنها نمی دهد و فقط امتیاز یک طبقه بر طبقه دیگر است که ایجاد این نارضایتیها را در جامعه کرده است.

(۲) در هر کجا که مردم دم از عدالت اجتماعی زده اند از مسئولین گرفته اند و با افراد محروم از هر چیز کمک کرده اند با وضعیت فعلی راه منحصر بفرد این است که از عوائد مالیات تا آنجا که از سر پرستی املاک خود مایوس نشوند گرفته شود و قسمتی از آن صرف بهبود حال زارعین و قسمت دیگر صرف امور اجتماعی محل شود که این کار شده است و باید باحسی وجد آن را اجرا کرد.

(۳) عدالت اجتماعی آن عملی را گویند که نسبت تمام افراد و در تمام کشور یک صورت اجرا شود چه قریب است بین زارعین چند پارچه املاک سلطنتی که در این چند سال بین پارچه ملک بین آنها تقسیم شده یا زارعین بقیه همان املاک که تا پیشاه سال دیگر نایب شوند و همچنین بین زارعین املاک سلطنتی یا زارعین املاک دیگران که بین آنها تاکنون یک پارچه ملک هم تقسیم نشده است. چنانچه صلاح این است که املاک بین زارعین تقسیم شود نظر اینکه اعلیحضرت همایون شاهشاهی پادشاه فداکننده این کار میلست در تمام ایران بالتوبه و از روی مطالعه و تحقیق و اینکه در ممالک دیگر بجه ترتیب صورت گرفته و رویه می گذاشتند که در آنجا در ایران عملی تر است اجرا شود.

•••

از آنچه یسرف عرض رسید دو موضوع آن برای مملکت اساسی و حیاتی است: یکی - کسر بودجه مملکت است و دیگری کسر بودجه دولت. واردات مملکت در سال ۱۳۳۳ بر صادرات بدون نقت هفتصد ملیون تومان فروتنی داشته و بودجه ای دولت هم نسبت بسالهای قبل هفتصد ملیون تومان کسر پیدا کرده است. چنانچه این دو موضوع اصلاح شود ساختن پل و بندر در درجات سوم و چهارم است که آنها هم هر کجا لازم باشد تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهشاهی ساخته خواهد شد.

قسمت دوم - از طریق مجلس و حراقت

(۱) اظهار شده است اگر دولت این جانب با پیشنهاد بانک بین المللی و یا پیشنهاد آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا موافقت میکرد مجلس هجدهم دچار قرارداد

کنسرسیوم نمیشد و ضرر هر یک از آن دو پیشنهاد برای مملکت از این قرارداد کمتر بود (۱) که این اظهار مبنی بر هیچ اساس نیست. چونکه دولت این جانب برای سازش با شرکت سابق تشکیل نشده بود بلکه موجودیت آن روی این اصل بود که مملکت آزادی و استقلال خود را بصورت آورد. چنانچه حسن مینمود که نیل باین هدف ممکن نیست مینایسته از کار کنار رود و دولت دیگری روی کار بیاید که قراردادی غیرمضربا کنسرسیوم منعقد کند.

راجع به پیشنهاد بانک بین‌المللی که یکی از نمایندگان دیگر هم در این باب اظهاراتی کرده بود با اینکه علت عدم موافقت دولت در لایحه‌ی فرجامی مورخ ۱۴ شهریور ۳۳ صفحه ۱۷ عرض شده اکنون باز بطور مختصر بعرض جواب میادرت میشود که بعد از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت انگلیس و ایران هر چه در تمام مملکت داشت بملت ایران تعلق گرفت و دیگر صاحب مالی نبود که بانک بین‌المللی دستگاه نفت را از طرف دولت بعنوان مالکیت معادن و از طرف شرکت بعنوان مالکیت تأسیسات نفت اداره کند و کارشماهان نفت تبعه‌ی انگلیس هم که در نتیجه‌ی خلع بد از ایران رفته بودند برگردند و مسئول کار شوند. چونکه شرط اصلی حل قضیه از طرف بانک یکی اداره نمودن معادن نفت از طرف دولت و شرکت نفت هر دو بود و دیگری برگشت کارشماهان انگلیسی بآبادان. آیا امضای چنین قراردادی غیر از این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت لغو شود و بهره‌برداری از معادن کماکان در دست شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گیرد؟

بانک بین‌المللی که کارش بهره‌برداری از معادن نفت نبود که خود این کار را بکند. او میخواست همان وضعیت سابق را در آبادان برقرار کند و تمام فداکاریهای ملت ایران را بی اثر نماید و هر دولتی هم که روی کار باشد هیچکاری نتواند بکند و بعد از انقضای مدت دو سال هم باز شرکت همان حرفهائی را که میزد بزند. درین صورت آیا ممکن بود که دفعه‌ی دیگری صنعت نفت ملی شود و اوضاع و احوال اجازه دهد که ملت ایران از شرکت خلع بد کند؟

راجع به پیشنهاد آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا که جوینت هزار تن نفت خام در مدت ده سال معامله میکرد، چنانچه مطلب همین بود و دنباله‌ای نداشت با اینکه معامله‌ی نفت بقیمت مصنوعی خلیج فارس از قرار هر یک تن صد و هفتاد و پنج سنت

انجام می‌گرفت و ثلث آن‌ها هم که معادل پنجاه و هشت سنت می‌شود یعنی بتوان حق العمل کسر می‌کرد دولت این جانب با پیشنهاد موافقت می‌نمود، زیرا هدف ملت ایران پول نبود آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایه آن می‌توانست همه چیز تحصیل کند. ملتی که آزادی و استقلال نداشت بر فرض اینکه نفت را هم بقیمت روز می‌فروخت در حکم آن غلامی بود که خود را بمیلغ گزافی فروخت و پس از گرفتن پول خریدار یارو گفت «بالعبد و مافی ینه کان لمولاه»

ولی این معامله دنیاله ای هم داشت که این بود: دولت ایران بصلاحت دیوان بین‌المللی تن بدهد، همان صلاحیتی را که دولت انگلیس برای دیوان قابل شده بود و دیوان رأی بعدم صلاحیت خود داد.

چنانچه با صلاحیت دیوان موافقت میشد و دیوان هم ما را فقط بپرداخت حداقل غرامت محکوم می‌کرد آنوقت معلوم میشد که عمال بیگانه چطور وصله خیانت بدامن ایضا کنندگان قرارداد بزنند و آنها را تا ابد دچار طعن و لعن کنند و چون اینطور بنظر میرسد که پس از موافقت دولت با صلاحیت دیوان حریف با وسائلی که داشت دولت را ساقط کند و دولت دیگری روی کار بیآورد که در دادگاه از ایران دفاع نکند و دادگاه دولت را بتأدیج خسارت و عدم التفع هر دو محکوم کند، یعنی بهره‌ای که هرگاه صنعت نفت ملی نشده بود و در مدت چهل ساله شرکت از معادن ایران میرسد دولت از عهده برآید. این جانب پیشنهاد کردم حریف مبلغ مدعا به خود را تعیین کند تا بتوانیم با صلاحیت دیوان موافقت کنیم.

این پیشنهاد نه برخلاف عادت بوده نه برخلاف مرسوم، چونکه هر دوشی اول طلب خود را ببنویس اظهار می‌کند تا اگر حاضر نشد بطور مستالحت آیز رفع اختلاف کند آنوقت از مزاج رسمی درخواست استحقاق حق نماید و مقصود از پیشنهاد این بود که مبلغ مدعا به معلوم شود و بر فرض مجلسین برسد و تذکر داده شود که دادگاه بیش از این دولت را محکوم نخواهد کرد. چنانچه مجلسین تصویب می‌نمودند قرارداد منعقد شود.

ولی از آنجائی که حریف حسن نیت نداشت حاضر نشد که مبلغ مدعا به را تعیین نماید، والا چه مانعی داشت که آن را تعیین کند و دولت با اجازه مجلسین قرارداد و دنیاله آن هر دو را امضا نماید.

دیوان بین‌المللی داد گستری یا هر هیئت پرهیزگار وقتی بحق حکم میکند که مدافع از روی کمال درستی و شرافت از موکل خود دفاع کند، وقتی که دولت را خود مدعی بیآورد و مدافع را هم خود او تعیین نماید نتیجه‌ی کار همان میشود که ما پیش‌پیش می‌کردیم. کما اینکه قرارداد جدید نفت هم روی همین اساس گذشت و آن

نمایندگان که از روی مطالعه و تحقیق مضرات آن را گفتند مثل یک نماینده حقیقی ملت از وطن خود دفاع کردند. این بود جهاتی که ما نتوانستیم با پیشنهاد آقای سفیر کبیر آمریکا موافقت کنیم.

(۲) اعتراض شده بود که لایحه‌ی قانونی این جانب معروف بقانون امنیت اجتماعی برخلاف روح آزادی وضع شده و یک قانون ارتجاعی است. لذا عرض می‌کنم تصدی این جانب در کار و اجرای اصول دموکراسی مسبب شده بود که در بعضی از دهات اخلاصگران مزاحم مالکین بشوند و دولت ناچار بود مقرراتی برای رفع مزاحمت از مالکین وضع کند. این بود که در ۲۸ اسفند ماه ۳۶ لایحه‌ی قانونی بنام «مجازات اختلال در نظم و امنیت عمومی» برای مدت سه ماه باقضا رسید که در ۱۶ خرداد ۳۲ برای سه ماه دیگر تمدید گردید.

سپس در ۱۸ تیرماه ۳۲ لایحه‌ی قانونی دیگری بنام «تشکیل و اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی» باقضا رسید که ماده‌ی ۱۴ آن لایحه‌ی قانونی ۲۸ اسفند را لغو نمود.

مرتکبین جرائم مقرر در لایحه‌ی ۱۸ تیرماه میبایست در کمیسیون امنیت اجتماعی محاکمه شوند (ماده‌ی ۹) و محکوم حق داشت از تاریخ صدور رأی تا ده روز بدادگاه استانی که جرم در حوزه آن واقع شده بود شکایت کند. (ماده ۱۳). چنانچه دادگاه استان هم رأی کمیسیون را تأیید مینمود و حکم قطعی میشد محکوم میبایست از شش ماه تا یکسال بازداشت شود و یا محلی که کمیسیون برای اقامت اجباری او معین کرده بود تبعید شود. (ماده ۷)

اکنون باید دید که جنبه‌ی آزادیخواهی این لایحه‌ی قانونی که برای جلوگیری از عملیات اخلاصگران وضع شده بود بیشتر است یا جنبه‌ی آزادیخواهی ماده‌ی ۵ قانون حکومت نظامی که در مجلس دوم نمایندگان حقیقی ملت آن را برای جلوگیری از افراد مخالف آزادی و مشروطه وضع کردند و اکنون افراد آزادیخواه و موافق مشروطه را هم باستناد همین قانون بازداشت میکنند و تا هر وقت که نقشه‌ی سیاست خارجی کاملاً اجرا نشده آنها گرفتارند.

مجله‌ی هفتگی «نهران مجتهد» در شماره‌ی ۶۳ مورخ پنجم خرداد ۳۴ نوشت مطابق تحقیقات خبرنگار تهران مصور تبعید همکاران دکتر مصدق بموجب قانونی صورت گرفت که در اواسط حکومت دکتر مصدق بتصویب رسیده است. در صورتیکه همکاران من اخلاصگر نبودند که مشمول این لایحه‌ی قانونی بشوند و تازه اگر میشدند در نفع آنان بود، چونکه روز پنجشنبه ۱۸ اردی بهشت ۳۴ آنها را دستگیر نمودند و روز دوشنبه اول خرداد

بدون محاکمه هر کدام را یکی از نقاط جنوب تبعید کردند و در محل تبعید هم برخلاف قانون زندانی نمودند.

(۳) اظهارات بعضی از نمایندگان در مجلس شورای ملی و چند رجات بعضی از جرائد راجع باینکه در زمان دولت این جانب امنیت نبود یکی از تبلیغاتی بود که بتفع بیگانگان صورت میگرفت، چونکه نمی گفتند در کجای مملکت امنیت نیست.

اگر مراد از امنیت این است کسی در مصالح مملکت حرف نزنند و یا در این مملکت که مجازات نیست اشخاص خائن را بجامعه معرفی نکنند من اعتراف میکنم که این امنیت در زمان دولت این جانب وجود نداشت. چنانچه از امنیت مراد این باشد که اموال مردم غارت نشود و یا اموال دولت را مختلاس نکنند این کارها در زمان تصدی این جانب کمتر میشد، یا اینکه بیعت خیانت نکند در دولت این جانب کسی نکرد.

فرق است بین ناامنی که نتیجه ی آن قتل و غارت است با ابراز احساسات و طهرستی و یا جنگ یک هلنی برای آزادی. تسلط دولت بر اوضاع سیاسی است که فقط در رفع اجانب برقرار میشود و مقصود از آن این است کسی در جامعه سخنی نگوید و اوضاع را تشریح نکند تا آنها بتوانند در یک جامعه مختلق هر چه میخواهند بکنند و بمقتضای که دارند بمرند.

تتها چیزی که بعنوان ناامنی ذکر میشد این بود که روی لباس بانوان محلول اسید منواتوریک میباشند که این کار را بعضی از افراد چپ مربوط سیاست بیگانه مرتکب میشدند تا بعنوان ناامنی دولت را مجبور کنند از اجتماعات جلوگیری کند و مبارزه بضع سیاست خارجی تمام شود که موضوع در فصل اول این لایحه در ذیل «کلیات» مشروحاً بیان شده است.

(۴) راجع باظهارات بعضی از نمایندگان که در زمان دولت این جانب حزب توده آزادی عمل داشته است و چنانچه دولت سقوط نمیکرد بر اوضاع مسلط میشد باید عرض کنم که حزب توده ای وجود نداشته افراد همان حزب بنام احزاب و دستجات دیگر مثل سایر احزاب از اصول دموکراسی برخوردار بودند. دولت نه میتواند این آزادی را از مردم سلب کند چونکه در سایه ی این آزادی بود که مملکت بآزادی و استقلال رسید و نه میتواند یک عده نامعلومی را از این اصول محروم نماید.

مسلط شدن افراد چپ هم بر اوضاع حرفی بود بی اساس، چونکه احزاب چپ اساساً نداشتند تا بتوانند بر اوضاع مسلط بشوند. با تمام جدیتی که بعد از سقوط دولت این جانب بکار رفت آیا دم قبضه تفنگ در خانه ی یکی از افسران و یا در محلی مربوط به احزاب چپ بدست آوردند؟

اگر افراد چپ اسلحه داشتند و میتوانستند بر اوضاع مسلط شوند چه وقت مقتضی و شایسته تر بود که بعد از کشف اسرار دستجات چپ آن را پیکار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ نمایند.

(۵) روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۰ مورخ ۱۶ آبان ماه ۳۴ صفحه‌ی ۲ زیر عنوان «تصمیمی که از آن عدول شد» مینویسد این جانب پس از وصول و زیارت دستخط تصمیم گرفته بودم که فردا یعنی روز ۲۵ مرداد از کارکنان جوشی کنم و از شهر با اتفاق همسر خود با احمدآباد بروم و ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد که دکتر فاطمی از توقیف گاه سعدآباد بخانه من آمد «طوری و سوسه کرد که موا از این کار مانع شد.»

در صورتیکه با حقیقت وفق نمیشد و شرح قصیه این است که عصر روز ۲۴ مرداد که آن شخص ناشناس مرا از کودتائی که در شرف تکوین بود بوسیله‌ی تلفن مطلع نمود این خیر گسائم را آنقدر مضطرب و متوجش نگزیده بود که تا ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط عزل رسید حتی یک نفر در آن خانه بتواند راحت کند و من برای اینکه شب راحت کنند بهمسر خود گفتم دست از کار میکشم و با احمدآباد میروم. اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داشتند نخست وزیر را عزل فرمایند و اگر کناره جوشی من در صلاح مملکت بود و من میخواستم با احمدآباد بروم دیگر لزوم نداشت که بأمور فرمان عزل را توقیف کنم.

وقتی مرحوم سلطان احمدشاه مصمصام السلطنه را عزل نمود و بجای او وثوق الدوله را نصب کرد راجح باین امر آنقدر در مناجح حیاسی طهران صحبت شده بود که هر کس میدانست در مملکت مشروطه مسؤلیت وزراء در مقابل مجلسین جزو القبای مشروطیت است و شاه حق نداشت مصمصام را عزل کند و آن مرحوم هم باستناد همان مذاکرات و اظهار عقیده‌ی مطمئین بقانون اساسی بود که تا افتتاح دوره چهارم تقنینیه خود را نخست وزیر قانونی میدانست.

آری شادروان دکتر حسین فاطمی یک تقصیر داشت و آن پیشنهادی بود که در یکی از جلسات جبهه‌ی ملی برای ملی شدن صنعت نفت کرده بود و بجزای خود هم رسیده.

و نیز رونامه مزبور در شماره‌ی ۳۹۲ مورخ ۳۰ آبان ماه ۳۴ صفحه‌ی ۲ مینویسد: «همان حین که این چند نفر در اطاق دکتر مصدق نشسته بودند بوسیله‌ی تلفن اطلاع داده شد که یکی از مجسمه‌های میدانهای طهران را پائین کشیده‌اند. دکتر مصدق بهمان عضو جبهه ملی که فوراً احضار نموده بود میگوید فوراً خودتان احزاب و دستجات ملی و اشراف و بزرگانان را جمع کنید و خودتان مجسمه‌ها را پائین بیاورید... این چیزی

است که دکتر مصدق شخصاً در محاکمه‌ی خود بآن اقرار کرد و مسئولیت پائین آوردن مجسمه‌ها را بگردن گرفت. ولی وقتی که همان عضو جبهه ملی برای انجام دستور بیرون آمدن و همان مسیر اولیه را تا میدان بهارستان و اوایل خیابان شاه‌آباد گذراند احساس کرد کار از کار گذشته است و ابتکار عمل در اغلب جاها با جناح چپ می‌باشد.»

این قسمت از مندرجات روزنامه «اتحاد ملی» نیز با حقیقت وفق نمی‌دهد و شرح واقعه این است که این جانب کمترین عقیده بمنجمنه نداشتیم، زیرا مجسمه کسی را بزرگ نمی‌کنند. اعمال نیک هر کسی است که او را مورد توجه هموطنانش قرار می‌دهد. با این حال چون اعلیحضرت همایون شاهنشاه بنصب مجسمه و بقای آن عقیده دارند این جانب در تمام مدت تصدی کار آنچه لازم بود در حفظ مجسمه‌های هر دو شاهنشاه بکار بردم و آنها را از عملیات تخریب کننده افراد چپ حفظ نمودم. ولی آن روز که درست خاطر من نیست کدام یک از روزهای آخر مرداد بود که وضعیت شهر صورت عادی نداشت و این خیر رسید دستور دادم قبل از هر اقدامی از طرف افراد چپ مجسمه‌های اعلیحضرت شاهنشاه قید را دستجات و احزاب ملی خود بردارند تا چنانچه بعد خودمان آنها را بجای خود نگذاریم عمال بیگانه ما را با افراد چپ همکار قلمداد نکنند و علت اینکه ما نمیتوانستیم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاهنشاه قید را بجای خود نصب کنیم در سلطنت آباد موقع بازجویی اظهار نموده‌ام و بهمین جهت هم بود که دادستان در کیفرخواست خود مرا بعنوان مجسمه‌های اعلیحضرت قید تعقیب ننمود. نسبت بمنجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همیشه احترام داشتم. چنانچه دولت سقوط نمیکرد جریان عملیات ناگوار افراد چپ میشد و آنها را بجای خود می‌گذاشتم.

نیز روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۸ مورخ ۱۲ دیماه ۳۴ عینویسند «عصر ۲۷ مرداد هم خود فرماندار نظامی در میدان مخبرالدوله حاضر شد و این همان موقعی بود که هندرسن سفیر کبیر آمریکا در منزل مصدق حاضر شده و بیاناتی را که تقریباً اتمام حجت داشت ایراد کرده بود. و گفته بود اگر وضع باین ترتیب پیش برود چون تأمین برای امریکائیان نیست از ایران خارج خواهند شد و با هواپیمائی که در تهران (غربستان سعودی) آماده شده بآن نقطه پرواز خواهند نمود و متعاقب همین ملاقات بود که دستور جلوگیری از توده‌ایها داده شد و برای اولین مرتبه در آن چند روز حمله جدی سربازان یا سرتیژه و تفنگ با اجتماعات آنان شروع شد.»

مندرجات روزنامه‌ی مزبور برخلاف حقیقت است، چونکه آقای سفیر کبیر آمریکا چنین مذاکراتی ننموده بود و دستور جلوگیری از افراد توده هم مدتی قبل از آمدن ایشان که ساعت شش بعد از ظهر بود صادر شده بود. چنانچه فراموش نکرده باشم بیانات

ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمودند روی سه موضوع بود:

یکی این بود شهرت اینکه آقای سرلشکر زاهدی در سفارت ماست خلاف حقیقت است. دیگر اینکه با فراندنی که در ایران صورت گرفت من مخالف بودم و سومی این بود که از میدان سوم اسفند که میگذشتم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاه فقید را که برداشته بودند دیدم و بسیار متأسف شدم. خواستن وقت ملاقات فوری در روز سه اسفند و همچنین ملاقات روز ۲۷ مرداد هر کدام جهت خاصی داشت که نسبت بملاقات روز ۲۷ مرداد میتوانم عرض کنم غلبت این بود که میخواستند بفهمانند از جزیاتی که بعد روی داد ایشان بیخیزند.

اکنون لازم است نتیجه‌ی مبارزه و فعالیت‌های ملت ایران را در این قسمت از لایحه‌ی خود تجزیه و تحلیل کنم.

یکی از روزهای دوره‌ی دیکتاتوری که شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله بدیدیم آمده بود و صحبت ما بکار رفت کشید گفتند دیدید که همکاری در مجلس پنجم چه کرد، گفتیم چه کرد؟ گفتند قرارداد «دارسی» و «الفا» نمود. چون با الغای هر قرارداد استعماری خصوصاً «دارسی» من موافق بودم گفتیم ما که بمخالفت با دولت مشهوریم خوب است در این باب صحبتی نکنیم و با نظارت نتیجه بنائیم. تا کار به جامعه ملل کشید و امتیاز نفت برای مدت سی و دو سال تمدید گردید.

من در آن سالها در ده زندگی میکردم و برای اینکه گرفتار نشوم با کسی معاشرت نمی‌کردم. با این حال یکی از روزها که بشهر آمده بودم دل بداریا زدم و خدمت ایشان رسیدم.

گفتند اگر حرفی ازتم خواهید گفت که چون بمخالفت با دولت مشهوریم حرفی نزنیم که من از بیانات خود در جلسه‌ی قبل معذرت طلبیدم. سپس شروع بمذاکرات شد و نظریات خود را بدین طریق بیان نمودند.

(۱) از نظر سیاسی - تمدید مدت صیبا شد که باز تا شصت سال دیگر یعنی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۹۲ ایران نتواند قلمی در راه آزادی و استقلال خود بردارد.

(۲) از نظر اقتصادی - سال ۱۹۶۰ که قرارداد منقضی میشد تأسیسات نفت بدولت ایران تعلق میگرفت و سپس تمام عواید نفت متعلق بایران بود نه ۱۶٪ که شرکت نفت میپرداخت و اکنون باز همین مبلغ را بصورت دیگر خواهد پرداخت، بنابراین ۸۴٪ از عایدات ما برای مدت سی و دو سال بجهت خارجی رفته است.

گفتم اینها همه صحیح پس چرا برای چنین قراردادی جشن گرفتند و چراغان کردند؟

گفتند از بی اطلاعی و اختناق مردم بنوع استفاده نمودند و آن عمده‌ای هم که

میدانستند در سایه‌ی امنیت و تسلط دولت بر اوضاع نتوانستند حرفی بزنند و اعتراضی کنند. و این بزرگترین استفاده‌ای بود که دولت انگلیس از تشکیل دولت دیکتاتوری و امنیت سطحی کرد.

از آن بعد من همیشه در این عهد بودم که مضرات تعدید را گوشزد کنم. ولی اوضاع و احوال اجازه نمی‌داد و کسی قادر نبود حتی یک کلام در صلاح منکلت اظهار کند. این بود که نه چیزی گفتم نه چیزی نوشتم و با این حال بدون ذکر هیچ دلیلی روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دستگیر شدم و پس از چند روز حبس مجرد به ییرحند تبعید گردیدم و در آنجا هم چند ماه در حبس مجرد بودم تا شخصی بنام پرن اهل سوئیس که در بیمارستان نجفیه بستری شده بود بخواهی پسر من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) و مناطق نمود و پسر شاه فقید مرا با احمدآباد آوردند و زیر نظر شهریارانی طهران بودم تا متفقین بایران آیند و آزاد شدم. با این حال بشهر نیامدم تا در انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه که در طهران انتخاب شدم در مجلس انجام وظیفه نمودم.

تا وقتی که کاتارادزه بایران نیامده بود و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را نداده بود نتوانستم در مجلس حتی یک کلام از قرارداد ۱۹۳۳ صحبت کنم و بعنوان مخالفت با پیشنهاد او بود که پرده از روی آن برداشتم و باز برای اینکه بتوانیم زوزی آن را از بین ببریم و مقدمات آزادی و استقلال ایران را فراهم کنیم طرح تحریم امتیاز نفت را در یکی از جلسات دیگر مجلس دادم و جدیت کردم تا در همان جلسه بتصویب رسید.

در دوره پانزدهم تقنینیه نیز بعضی از نمایندگان توضیحات بیشتری دادند و مردم را از مضرات آن بهتر مطلع کردند و روی این نظریات و تشخیز افکار عموم بود که صنعت نفت در سراسر کشور ملی گردید.

نظر باینکه دولت انگلیس نمی‌خواست از منافع سرشاری که باستناد آن قرارداد میبرد صرف نظر کند و ملت ایران را بحال خود بگذارد نقشه‌هایی ترسیم نمودند و دست به عملیاتی زدند که در قسمت سوم از فصل دوم لایحه‌ی اردی بهشت ماه ۱۳۳۳ این جانب بدادگاه تبعیدین نظر نظامی شرح داده شده است و چون هیچکدام قرین موفقیت نشد آخرین نقشه که ضد و ردستخط ملوکانه راجع بعزل من بود صادر گردید.

با اینکه صلاح و صرفه‌ی شخصی من در این بود آن را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم نظر باینکه کاره‌جویی من از کار نیب میشد هدف ملت ایران از بین برود مقاومت کردم و آن را اجرا ننمودم. خصوصاً اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق نداشتند بدلیلی که در فصل اول لایحه فرجامی ۱۴ شهریور ۱۳۳۳ مندرج است نخست وزیر را عزل کنند. دیگر از این بابت اظهاری نمی‌کنم و فقط بعضی چند کلمه

قناعت می‌کنم و آن این است اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بحق عزل نخست‌وزیر را داشتند چرا دستخط مبارک را آنوقت شب آنهم با افراد مسلح و تانک بصورت کودتا ابلاغ نمودند. چنانچه روز روشن ابلاغ می‌نمودند اگر اطاعت نمی‌کردم متبردم بودم و بعد نه من می‌توانستم کاری کنم نه مردمی که میدیدند پادشاه مملکت دستخطی بحق و در صلاح مملکت صادر فرموده‌اند از من حمایت می‌کردند و باز تکرار می‌کنم که تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزنده بود. در این صورت بچه موجداتی بود که یک دولت مبارز را سیاست خارجی را که رهبر نهضت ملی ایران بود عجز کنند و باین طریق نهضتی را خاموش فرمایند.

در بیست و دومین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی که در ۱۹ اردیبهشت ماه ۳۳ تشکیل شده بود راجع به چکی که ادوارد ونالی رئیس حسابداری اصل چهارمبلغ ۳۹۰ هزار دلار تسلیم بانک برنامه نموده بود و بانک مزبور هم چکی شماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر ۳۱ مرداد ۳۲ بمبلغ ۳۲/۶۴۳/۰۰۰ ریال در وجه ادوارد ونالی بعهده بانک ملی صادر کرده بود که بمصرف کودتای دوم برسد و این جانب ملبرک آن را ارائه دادم از دادگاه درخواست نمودم که تحقیقات شود وجه مزبور را «ادوارد ونالی» بچه اشخاصی داده است دادگاه قبول نکرد و گفت دادگاه برای رسیدگی بکفرخواست دادستان ارتش تشکیل شده است. این حرف منطقی نداشت چونکه دادستان ارتش حکم اعدام مرا از این جهت که مسبب وقایع روزهای آخر مرداد بودم تقاضا کرده بود.

وقتی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مصاحبه خود با مخیر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرمایشاتی بدین شرح فرموده‌اند: «نقشه‌ای که کشیده بودیم (۱) کاملاً مطابقت شده بود و احتمالات مختلفه را نیز پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکنند هواپیمای من آماده‌ی پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.»

و همچنین اداره اصل چهارم قریب چهار میلیون تومان حواله کرده بود و آن عده از

(۱) این نقشه همان است که قبل از کودتای با شوارتسکف کشیده شده بود که شرح آن در آخر

افراد حزب توده هم که مربوط به سیاست شرکت سابق نفت بود حرفهائی زدند، دیگر چرا من مسئول وقایع روزهای آخر مرداد شدم، آن عملی را که توانستند بگویند از من صادر شده و موجب خائنه گردیده است چه بود؟

هر دولتی غیر از دولت این جانب در آن روز چه می‌توانست بکند، علی‌التصوف که دولت بواسطه‌ی همین نقشه‌ها بر قوای نظامی مسلط نبود و عده‌ای اخلاک‌گرا هم مجری سیاست عمال دولت مبارز بودند و یا آنها همکاری می‌نمودند و باین جهت قوای نظامی متعرض آنان نمیشد.

با این حال روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم که از اخلاک‌گران جلوگیری کنند و هر کس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهاری کند تعقیب نمایند که صبح روز ۲۸ مرداد اوضاع تغییر کرد. نخست‌وزیر جدید و بعضی افسران باین بهانه که سلطنت مشروطه در خطر است کودتای دوم را شروع کردند.

عجیب این است که عمال بیگانه علت سقوط دولت را تقصیر ناموزون بعضی از اخلاک‌گران ذکر نموده‌اند. در صورتیکه دستخط عزل ۲۲ مرداد یعنی همان روز نصب نخست‌وزیر صادر شده بود و ساعت یک روز ۲۵ مرداد قبل از تقصیر ناموزون بمن ابلاغ گردید.

فرض کنیم که برخلاف اصل علت بعد از معلول بوجود آمده باشد. اگر خدمات من در اول نخست‌وزیری «در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران است مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه» (۱) قرار گرفته بود چه شد که بعد از دستگیری من و همکاریام دولتی تشکیل نگردید که نهضت ملی ایران را رهبری کند و چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاه شاهد قضایائی شدند که تمام بر علیه مصالح مملکت صورت گرفت بدین قرار:

(۱) هر کس را می‌توانست در مصالح مردم حرفی بزند دستگیر و تبعید و زندانی کنند.

(۲) قبل از تعیین کار خفت و روابط ایران با دولت انگلیس تجدید شود.

(۳) نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب نکنند.

(۴) با مصاحبه‌های گوناگون مردم را مطمئن سازند که هیچ عملی برخلاف

قوانین رایج بملی شدن صنعت نفت صورت نخواهد گرفت تا مردم اغفال شوند و احساسات خود را از دست بدهند.

(۱) متن کامل نامه وزارت دیوارشاهی در مقدمه‌ی این لایحه نقل شده.

(۵) از مذاکراتی که هیئت نمایندگان ایران با هیئت نمایندگان کنسرسیوم میسود حتی یک کلام برای اطلاع عامه منتشر نکنند تا پیشنهاد امتیاز نفت مواجه با روزی شود که مردم همه چیز خود را از دست داده باشند و اختناق جامعه را فرا گرفته باشد. نتیجه این باشد که قراردادی بمراتب بدتر از قرارداد سابق پیشنهاد کنند و شاهنشاه آن را تأیید و مجلسین آن را بدون هیچگونه اصلاح و تغییر تصویب نمایند.

من نه از این جهت که نمی‌خواهم و نمیتوانم در سیاست دخالت کنم سکوت اختیار می‌کنم بلکه اگر می‌توانستم باز انتقاد نمی‌کردم، چونکه هر انتقادی بعد از تصویب در حکم تفسیری است که بفتح کنسرسیوم و ضرر ملت ایران تمام خواهد شد و فقط قناعت میکنم باین که عرض کنم این قرارداد آنقدر با قانون ملی شدن صنعت نفت مطابق است که ملت نمی‌تواند حتی جهمی که از نفت خام دارد در آبادان تصفیه نماید. بدیهی است که هر چه بگذرد مضرات آن بیشتر معلوم میشود و فقط یکی از آن در پرده می‌ماند و آن نفتی است که می‌زنند و در حساب نمی‌آورند.

(۶) قسمتی از خاک ایران که از پد بیگانگان درآمد بود باستاد این قرارداد بصرف آنان درآمد. کارشناسان خارجی که رفته بودند برگشتند و شرکت ملی نفت استی است بلاسمعی.

(۷) قونسولگریهای انگلیس که بسته شده بود بدون هیچ قراردادی افتتاح و قونسولها در محل مأموریت خود کماکان خاکم بالاستقلال شدند.

عجب این است با اطلاعاتی که مردم در سالهای اخیر در جریان کار نفت پیدا کرده و در سیاست وارد شده‌اند کوفتای ۲۵ و ۲۸ مرداد که با نقشه و پول سیاست خارجی صورت گرفت بر مباحث ملی تعبیر شد و فرق این مباحث با جشن و چراغان سال ۱۳۱۲ این است که در آن سال کسی از نظر مخالفت با سیاست بیگانه دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم نشد، ولی در این مباحث هر کس قلمی در راه خلعت و سعادت جامعه برداشت بود دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم گردید تا دیگر کسی در مقرر خود فکر آزادی و استقلال نپروراند و هر چه بیگانگان بگویند و بخواهند تمکین و اطاعت نماید.

حق این بود همانطور که در زمان قدیم سلاطین بی اطلاع و بی تحصیل ملتی میساختند و از طرف ملت بخواست‌های بیگانه جواب نمی‌دادند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم از این ملت ساخته شده استفاده میفرمودند و با نظریات ملت مخالفت نمی‌نمودند. چونکه ملت به بقای دولت رأی داد. در این صورت از دو حال خارج نبود یا مملکت بدون کمک خارجی اداره میشد. از این چه بهتر که شاهنشاه بر مردمی سلطنت

میفرمودند که خود را در ردیف ملی آزاد جهان قرار داده بود و از این چه بهتر که در عصر این پادشاه ملت ایران بازر و هدف خود میرسید، و یا نمیشد آنوقت هر چه درباره دولت میفرمودند همه قبول میکردند.

آنوقت بود که حق داشتند مرا محاکمه کنند و هر کسی هم بگوید چه کار خوبی کردند و کارهای بعد از ۲۸ مرداد مفرضانه تلقی نشود و روی تمام اعمال دولت خوب یا بد خط نسج نکشند و حتی نام وزارت جنگ را که معنا نداشت و مثل همه جا بوزارت دفاع ملی تبدیل شده بود بنام سابق برنگردانند.

من هر وقت این جمله از پیام آقای سرانقوی ایدن وزیر خارجه آنروز و نخست وزیر امروز انگلستان را که بمردم ایران داده میخوانم «هیچ چیز از این متاخره جاهلانه تر و پیهوده تر نبوده است» بی اختیار میگیرم که چرا عمال بیگانه بتوانند شکست ملت ایران را به «رستاخیز ملی» تعبیر کنند و برای آن جشن برپا نمایند و این عمل سبب شود که وزیر خارجه انگلیس مبارزه و فداکاری یک ملتی را برای بدست آوردن آزادی و استقلال «متاخره ی جاهلانه» تعبیر کند.

اکنون متن کامل پیام آقای سرانقوی ایدن وزیر خارجه سابق و نخست وزیر کنونی انگلستان را از جریده ی «کیهان» مورخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۳۳ نقل مینمایم. لندن، رویتس- سرانقوی ایدن در نطقی که درباره نفت ایران در مجلس ایراد نمود گفت:

«کنسرسیوم موافقت کرده است که مالکیت ایران را بر تاسیسات نفت بشناسد ولی تا سال ۱۹۹۴ حق خواهد داشت از این تاسیسات استفاده نماید البته در صورتیکه قرارداد بطوریکه پیش بینی شده تمدید گردد.

من میخواهم مختصری درباره ۲۱۴ ملیون لیره ای که از کشورهای دیگر برای سهم خود میبردند صحبت کنم. بعضی ها میگویند این مبلغ چیزی نبوده و کافی نیست. من همبقدر میگویم که تا چندی پیش من فکر نمیکردم و خیلی ها برای شانس برگشتن به آبادان و استفاده از نفت ایران حتی ۲۱۴ پنس بما بدهند. بنابراین بطور کلی من عقیده مندم که این مبلغ عادلانه و منصفانه است.

در باره ی شرکت های امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم. امیدوارم کسی نگوید که امریکائیا در این قرارداد سوءاستفاده کرده اند، زیرا چنین چیزی غاری از حقیقت است.

ما هیچگاه نمی توانستیم بدون کمک امریکا و مخصوصاً بدون کمک مادی امریکا بایران در مدت سالی که ژنرال زاهدی زمامدار بوده در این مذاکرات غامض موفق

گرددیم. این کمک دولت ایران را از نظر مالی سر پا نگهداشت است.

دکتر مصدق ضمن کارهایی که انجام داد خزانه‌ی دولت را خالی کرد. تنها در اثر کمک امریکا که باید در حدود یکصد میلیون باشد دولت ایران توانست بکار ادامه دهد تا این مذاکرات بر پیچ و خم بجائی برسد و نفت ایران دوباره صادر گردد مقتضی است اگر شرکت‌های امریکائی مورد انتقاد ناشایست قرار بگیرند این حقایق گفته شود.

من میخواهم بگویم هیچ چیز بقدر خاتمه‌ی این مناقشات اسباب خوشوقتی مجلس قرار نگرفته است. هیچ چیز از این مناقشه جاهلانه‌تر و بیهوده‌تر نبوده. حقیقت این است که مذاکره با دکتر مصدق غیر ممکن بود و این قبیل اشخاص گاهی دیده میشوند. خوشبختانه اکنون میستم دیگری در کار است و ما امشب بمردم ایران از پشت این تریبون اعلام میکنیم که بر اساس این قرارداد جدید نفت ایران آزادانه جاری خواهد شد و مردم ایران از درآمد عظیمی استفاده خواهند کرد و سعادت آنها بیش از پیش تأمین خواهد شد. ما از این پیش آمد بیش از هر چیز خوشحال خواهیم شد.»

زندان ۲ لشکر زوهی، دیماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

دیوان عالی کشور

در مجله «سپیدوسپاه» سال دوم شماره ۸ روز قبل خبری منتشر گردید که عیناً باستحضار میرسد:

«چند ماه بود که پرونده‌ی آقای دکتر مصدق در شعبه‌ی ۲ دیوان عالی کشور بحال رکود مانده بود. طبق اطلاع چند روز است که پرونده مجدداً مورد مطالعه قرار گرفته است. گویا آقای وزیر دادگستری روی دستور صریحی که برای رسیدگی فوری پرونده‌های دادگستری داده است این پرونده نیز مورد مطالعه مجدد قرار گرفته تا تصمیم نهائی روی آن اتخاذ گردد.»

از ۱۴ شهریور سال قبل که لایحه‌ی فرجامی خود را تقدیم نموده‌ام همیشه باین انتظار بوده‌ام که بر طبق ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی (۱) احضار شوم و بدستور ماده ۴۵۱ همان قانون (۲) از خود دفاع نمایم.

شبهه دیدند که در دادگاه سلطنت آباد هر وقت خواستم از خود دفاع کنم عده‌ای از افراد باشگاه تاج چه ناسزا که نگفتند و جرائد نوشتند که چند بار در هر دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی بستری شدن محاکمه تهدید شدم و من برای اینکه دادگاه سری نشود و مردم از جریان محاکمه بیخبر نمانند بمصداق «مالا یدرک کله لایترک کله» از گفتن بعضی حقایق امساک کردم.

ه-اصل: سپاه و سپید (۱، ۱)

(۱) ماده ۴۵۲ «متداعین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشود ولی اگر بدون عنر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی‌آید.»

(۲) ماده ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو تمیز اوزاق تحقیقیه خود را قرائت مینماید. متداعین یا وکلای آنان یا اجازه‌رئیس شعبه مطالب خود را اظهار مینمایند.»